الحمد لله والمنة بتوفیق ایزد سبحان

[illegible]

[illegible] دفتر اول

[illegible]

در مطبع مجتبائی باہتمام مولوی مسیح الزمان طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

گوناگون ستایش مر داوری را که وجود بشر را از کارخانهٔ عنایت خود کسوت حیات پوشانید و
تیره درونان کوی ضلالت را چراغ هدایت براه افروخت رباعی تا من بزبان گفتنم از بحر و بیت
وصفش بیان گفتنم از بحر و بیت ۞ فی الجمله چنانست که دایم گفتن ۞ اوصاف چنان گفتنم از بحر و بیت
و جهان جهان ستایش مر شمع سفارت را که سرفرازان انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان و نور
بخشید و جانبازان بساط معرفت کمال را پروانهٔ جمال جهان آرای خود گردانید رباعی
سرور کائنات و آن فخر بشر ۞ جبریل امین قرب او دست بسر ۞ خاک کف پاش سرمهٔ دیدهٔ حور
خاشاک سرائش افسر اسکندر ۞ بر دانشوران سخنور پسند و ژرف نگهان پایه بلند پوشیده نماند
از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانهٔ ناهنجار واقعهٔ شهادت اورنگ نشین بارگاه شکوه [illegible] سکندر
شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل و علامهٔ عصر ۞ عارف کامل و فیاض زمان ۞ آصف
فلاطون زمن ۞ شیخ ابوالفضل وزیر خاقان ۞ هوش بای [illegible] زمانیان شد و تیغ قضا از
کسار آن برگزیدهٔ انفس و آفاق گشت عالم در چشم جهانیان تیره نمود و قبای حیات در بر اهل معنی تنگ
بیت شهنشاه جهان از وفاتش پذیرم شد ۞ سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون [illegible]
مفاوضات آن صدرنشین چارbالش فضل و کمال که کارنامهٔ قضا و قدر و دستور العمل مدارج کمال [illegible]
افتاده بود مسکر عبد الصمد افضل محمد ام در نظر والا دیدار ارسطوی سکندر منش و رای را دلچسپ [illegible] زاد

[illegible]

امری دیگر مخطوط گشته و از این جهت که روی همت همایون بهر جا که آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آید و
عنان عزیمت مبارک بهر جا که معطوف داشته فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نمود هرگاه که شیمهٔ کریمه و سجیهٔ حمیده با
با سایر عباد الله چنین باشد بآن سلطنت دستگاه که از عمدهٔ تائید یافتگان درگاه کبریای الهی اند و معهذا روابط
آشنائی جانبین و ضوابط محبت فیمابین متحقق و متمکن است و قرابت قریبهٔ سابقه هم ضمیمهٔ آن گشته باشد بر هوشمندان
حق شناس ظاهر است که یکی ازین روابط در التیام محبت لا کافیست فکیف که اینهمه دواعی جمع شده باشند غیر از دوستی و یکجهتی
منظور نظر حق بین حقیقت آئین نخواهد بود پس سزاست که میامن این الفت موالات وسیلهٔ انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام
اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد ایمائی که در ورود مواقع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر عقل و رزین سخن
دران باب کردن ترجیح بر سخن کردن داشت اما اعتمادا علی ان فی رنگ تطویل کلام ازین مقام نا ملائم دیده شده باین قطعه
که از اجلهٔ اکابر دین منقول است اکتفا نمود قطعه قیل ان الاله ذو ولد قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله و الرسول معا
من لسان الوری فکیف انا الحمد لله و المنة که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین ظهور شعشعهٔ نیر سلطنت سعادت
قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم موجب الملک و الدین توأمان ارتقای
مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری را دلیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی
همگنان را در مرضیات خویش راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جامع همم سلاطین عدالت انتما که صدرنشین اریکهٔ عز و اعتلا اند
آنست که کافهٔ خلائق و جمهور برایا که بدائع ودائع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده بلوازم عبادات الهی و مراسم
معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنا بر آن همت در تنسیق و انتظام این ممالک وسیعه و فسیحه که مستقر سرادقات چندین سلاطین
عالی مقدار و حکام فرخی الاقتدار بود سعی بلیغ و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود از سرانجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد لیکن محالی که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین کشور کشای
و لمعات سیوف خواقین فیروز بار پیرامون آن نگردیده بود و مساکن و مواطن اهل ایمان شده و کنایس و معابد اهل کفر و خذلان
مساجد طاعات و مشاعر عبادات ارباب ایقان گردید و المنة لله و تقدس که انچنان که دل میخواست انتظام و التیام یافت
و حسب المدعا سامان سرانجام پذیرفت جمیع سرکشان گردن فراز از جنود هنود و غیرهم حلقهٔ اطاعت بگوش هوش
اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت مآثر شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و بما نیز بمصداق
احسن کما احسن الله الیک همگی توجه بتمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول
داشته حدائق امانی و امال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان

[illegible]

معنی که نفوس قدسیهٔ انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام اند در وحدت ارادی منخرط نموده
التیام بخشیده گاه در سطوت جلال مسند آرایان صورت که اساطین سلاطین بارگاه جبروت اند انسلاک داده
تهری نظام کارگاه ظاهری آرایش داده پس جهان جهان نمایش بر روان قافله سالاران شاهراه
که سالکان احل معانی و ناسکان مشاعر صورت را از هامون ضلالت و بیابان اختلاف بدار الملک ائتلاف
آورده محمود العاقبت و مسعود العاقبت بخلوتخانهٔ بقا شتافته اند باد و عالم عالم تائیدات علوی و توفیقات
قرین و نگارکار بزرگان جل الانزا که زبان حال ما از شورش فتن و آشوب حوادث متزلزل گشته همگی همت علیا
آن دارند که جمهور انام را از تفرق و تخالف بساط امن بسیط عافیت داشته در معموری خراب آباد عالم صورت
گرداناد و در هنگام وفور نشاط و شمول انبساط که زبانه را سعادت خاطر بهجت نزهت آباد کابل بمشاهده
لوحهٔ صفوت صفا و دیباچهٔ ترتیب اصطفا که کارنامهٔ نگارستان یکتا دلی بود مسرور و فرحناک شد و بشمائم
خلت و ولا و روایح روحانی بسطت ضیا از شقایق حدایق مبانی و ریاحین مضامین معانی آن مشام ضمیر
طراوت تازه گرفت و باغ فردوس التیام ضمیر نضارت بی اندازه پذیرفت و ریاض محبت و قرابت قدیمی سر
و اساس خلوص و وفاق صمیمی استحکام یافت بالحق این صحیفهٔ رضیه که در حقیقت ملاقات روحانی و مکالمه
مسرت افزای دل مشتاق و طرب پیرای ضمیر صافی همان تواند بود و مجالست صوری و مصاحبت
بدل علیم البدل تواند شمرد و آنکه رقم پذیر خامهٔ مواخات شمامه گردیده بود که در توکید مبانی صلح و تشیید مبانی
جانبین اهتمام نموده مهد کوه فیمابین باشد بر منظر استحسان جلوه نمود سبب است که امری شریف تر در عالم کون و فساد
غیر از تودد و توافق نشان نداده اند که انتظام سلسلهٔ کائنات بآن مربوط و منوط است هرگاه انجمن در
که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آید هر آینه منشأ برکات و منتج حسنات حال و مآل خواهد بود
و ذی بهیات و رعهود و عافیت امر خواهند یافت اظهار مراسم مصاحبت بر آن از لوازم مصادقت
همگی همت حق طویت از مبادی انکشاف صبح سعادت برخلاف اکثری از فرمانروایان گذشته با صدف
همواره بر منهج ائتلاف و ارتباط بوده هرگاه که با دولت ابد پیوند آن والا قدر رسیده باشند در هر مرتبه چند از جنبه
والا همت ملاحظت این نسبت و مراعات این رابطه لازم است لهذا درین ایام که حاکم ایران نظر بسوابق
و سوالف حقوق آشنائی داشته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود و موقف
و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا در سواد بجور رو براه که از ولایت

جاگیر داشته باشد ملاحظهٔ قرب جوار نموده ملتمس او باجابت مقرون نشد در صوبهٔ مالوه جاگیر دادیم و نیز مرزبان

قندهار را بدرگاه والا طلبیده شقهٔ حرمت آن دیار که از قدیم داخل ممالک محروسه است سالها زمان بابری تفویض یافت

که مبادا جنود توران آن سخند و در او از منسوبات ایران اندیشیده مقصد نمایند و نیز خلط عظیم میان ولایت آن والا شکوه و

ممالک محروسه واقع شود و نیز یکی از اوباش بد طینت کوهستان بدخشان سر بشورش بر داشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ

میرزا است و زمینداران آن ناحیه با او پیوستند هر چند عرایض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آواره دشت ادبار شد از آنجا

که پاس سخن ناگزیر همت والا است چون نخستین حرف صلح در میان آمد دل چنان میخواهد که صورت این سانحه چنان معنی گرای

که شایان بزرگ گروهای بزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان والا و نیز که قاصد و نامه گزارش نماید صورت بندد

ازین چه بهتر و الا جائی مقرر باید نمود تا در آن قرارگاه بزم یکجهتی آراسته شود و بی میانجی غیری مقاصد دینی و

دنیوی و مطالب صوری و معنوی بیان تنقیح و طراز تحقیق بر فراز پیدائی روشن گردد و چنان بسمع همایون رسید که

جمعی از نکس طینتان بودن ما را در حدود پنجاب نسبت آویز سخن ساخته آئینی که مخالف مبانی دوستی باشد مذکور میکرده اند

حاشا امر یکه در خلوتسرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز تحقیق تقریر و تحریر نپذیرد عمل بخلاف آن نمود با آنکه

آب هوا و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر میرسد که بصوب دار الخلافت اگره نهضت فرمائیم تا زبان

ژاژخایان بسته آید و آنکه تحریر رفته بود که بنسبت شاهرخ میرزا همان غبار در خاطر است موجب تامل شد که هرگاه

در بواطن قدسیهٔ فرمانروایان والا شکوه که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند غبار الفت و

همسران انطباع و استقرار یابد بدیر از سائر طبقات چگونه قرار گیرد علی الخصوص که منشا آن خردسالی و

نادانی باشد چرا از لال عفو و صفح محو نگردد و از خودکامی که مورد تقصیرات نسبت بآن دودمان والا شده

بمکافات آن سرگشتهٔ بادیهٔ غربت شد چون بنا دبا بنجانب آورد و نقوش همت از ناصیهٔ حال او ظهور داشت

در گذرانیده شد و آنکه اسمای رفته بود که التجا نمودن شاهرخ میرزا و فرزندان محمد حکیم میرزا باین آستان دولت

نشان از آثار محبت آن نقاوه دودمان محمدی اعتلا است چگونه و در این منتسبان خاص باینجانب آنچنان

تصور نموده آید و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامهٔ اتحاد شده بود آنرا از

نتایج حسن نیت آن والا نژاد شمرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلک محبت بود

که فرزند عزیز بموجب خردسالی خواهشی چند که نه در خور او باشد نموده است دل نگرانی دارد که مبادا غبار

ملال بر دامن محبت نشسته باشد و کسیکه از آن تفصیل رفته بود قاصد پیشتر از ورود در اثنای راه

بآب فروروفت مضمون معلوم نشد خاطر حق گزین را از سنوح این سعادت و انبساط قرابت قدیم با ضوابط محبت جدید
بدانگونه انتظام و التیام یافته است که اگر بالفرض خبری مبنی بر غبار ملال بدان مصادقت نشیند فرزندان را با پدران
حقیقی نازگونه میباشد خصوصا با آن الاد شگاه اگر با پدران مجازی نیز انفعی لطف آید چه صورت سعادتمند فرزندی
که رضاجوئی پدر به جهت وجود و نگهبانی این رشته تگاپوی نماید همان جلائل عهود شرایف مواثیق که بذریعه ایلچیان کاردان
مره بعد اخری ارقام یافته در خاطر حق پسند مرتسم و منتقش است و در رسم اسلام آئین کرام از برای التقای ارکان دوستی و یکجهتی تمام
حقیقت گزینان خصوصیت نقش الحشر عشیرآن وافی و کافی است آنکه مرقوم بود که بعضی یورشها با بدن احمد اتالیق موقوفست
بمنفوج سویت حقیقت پرور کردن او جهان گذران اسمع شریف رسیده باشد که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد
نیکذاتی و آگاه دلی بود اگر مجمل قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت عواض موافقت از زبان است آگو می و معلوم آن والا گهر
میشد هر اراده که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد از مکامن بقوه بفعل آورند و هر گونه معاونتی که لازم یگانگی دوستی است
وسجاحت عقیدت طراز رسد ابلاغ نمایند که دران مساعی مشکوره لوامع ظهور دهد الحمد لله که از عنوان جلوس اورنگ
فرمان روائی تا حال که سنه عاشره است از قرن ثانی و اوائل انکشاف صبح اقبال مبدأ ابتسام بهار اجلال است همگی همت
حق اساس این نیازمند درگاه الهی نیست که اغراض خیر منظور نداشته همواره التیام و انتظام جهانیان کوشید و ازمیامن
این کردار سعادت پرتو ممالک وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود در حیطه تصرف
واحاطه اقتدار درآمده و طبقات انام که در جبال منیعه و قلاع حصینه محال مشکله تارک استکبار و استجبار بزمین
اطاعت نیاورده راه مخالفت میسپردند بمقتضای درستی نیت راه اطاعت و ارادت مسلوک میدارند و طوایف
اناس را بایکدیگر با وجود تباین مشارع و تخالف اطوار روابط پیوند پدیدار شد چون سخنان والا ویرا از نتایج درستی نیت
و راستی گفتار و حسن اعمال [illegible] بانجا کشید تا گزیر برخی از نعم الهی نیایش ایزد و ستایش [illegible] در روداد استقیم
رسانیده بزم یکجهتی را شادی آمود می گردانیم پس بر مرآت ضمیر که انطباع پذیر اشراقات عالم قدس است
مخفی و محتجب نماند که در سنوات که ورود موکب والا بصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاد اگرچه تسخیر نظر بر سیر و شکار [illegible]
بود اما تسخیر ولایت دلگشای کشمیر که تا این زمان قدم سلاطین روزگار بدان زمین که در استحکام و استحصان سهیم و
عدیل ندارد و در نزهت و لطافت ضرب المثل نظارگیان شیخوار پسند است نرفته بود نیز مرکوز باطن بود که همواره
بیدادی حکام آن دیار بمسامع قدسیه میرسید تا تائیدات سماوی بهادران نبرد کیش و غازیان شهامت
اندیش در اندک فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف درآوردند اگرچه حکام اینجا در جنگ و جدال تقصیر نکردند

اما چون نیت حق اساس محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شد و خود هم دران سرزمین خجسته آیین که از عطیات مجده
الهی بود شکر خدا بجا آوردیم و نیز چون سیر شکارگاه و گلگشت آن عشرت سرای نو طبعی بود تا اقصای
کوهستان کشمیر و تبت سیر نموده و نوادر آن نگارستان صنع الهی را بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت
بنگش و متور که از تصادم جبال و تراکم کریوه و مغاک بحدیست که افکار آسمانی سیر و اوهام بلند پیمای عبور از
آن طرف را بدشوار رسیده اند جریده به عرصه دلنشین کابل رسیده شد و نیز مکنون خاطر حق پرست آن بود که حاکم سند را
که غربی مملکت و زرافزون بر ساحل دریای شورست بر زیر دستان آن مرز و بوم از معدلت ضمیر و نخستین نصایح هوش
افزا فرموده بشاهراه فرمانبرداری رهنمون گردد اگر از نامساعدی بخت گوش نصیحت نیوش نداشته باشد آن ولایت را
که مملکتی است وسیع و ولایتی است آبادان یکی از دادگران فرمان پذیر سپرده آید چون عقل صلاح اندیش و
دین و دوربین چه گوش شنوا نداشت و داستان موعظت را افسانه انگاشته از باده خودکامی سرمست شده بود سپهی
گسیخت لشکری شایسته بدان ناحیت فرستادیم و تا قریب دو سال بهادران اخلاص منش و غازیان
شهامت پیوند در هر گونه نصرت و تردد اهتمام نموده چه در دریا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند
چون همگی نیت حق پذیر بر رفاهیت عالمیان بود همه جا نصرت و فیروزمندی قرین حال فرخنده مآل آن
گروه عقیدت منش گشت از انجا که آیین قدیم است که کار معامله ناشناسان کوتاه بین تباه گردد حاکم انجا
شکست بر شکست افتاد چون در نهاد او مایه سعادت بود بزینهار و پیمان اولیای دولت درآمد و تمامی
آن مملکت وسیع و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود بعد
از آنکه بخدمت مشرف شد از ناصیه حال و نقوش سعادتمندی فراگرفته باز آن ملک را که بجنگ
عظیم بدست آمده بود مکرمت باو فرمودیم و نیز از مطویات ضمیر صواب اندیش تنبیه و تادیب افغانان
و هوش سیرت بهایم سیرت است که از مور و ملخ بیش بودند و در جبال حصینه سواد بجور و تیراه مساکن ساخته
همواره متعرض قوافل راه توران میشدند آنهم بمقتضای عدالت صورت شایسته پذیرفت اکثری حلقه
اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند و گروهی از آن قطاع الطریق که بخار شقاوت و انحراف در دماغ آنها
پیچیده بود پایمال پیلان کوه شکوه شدند و بسیاری بچنگال سطوت قهر الهی سپرده شده بقعر جهنم رفتند و نیز از
مکنونات باطن حقیقت مشحون اصلاح و انتظام بلوچان بد نهاد بود که پیوسته در خروج و رجای انحراف و اطاعت
مانده بر بادیه پیمایان ایران راه میگرفتند و بغارت اموال نام نهاده اکثری بندهای خدارا بی برگ و توشه میساختند

آنهم بدستور دل پسند نقش بست و هرگونه صورت دلپذیر که در مخیل ضمیر مخفی بود خوشتر از آن بر منصهٔ ظهور جلوه نما شد و از
برکات نیک نیتی ما آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی که با چهل هزار کس دم نخوت میزد بسعی مجاهدان
نصرت مند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زنهار خواسته غاشیهٔ خراج بر دوش کشیدند و از بدایع
سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعقبهٔ خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین بر کشتن
آدمی و هدم بنیان بانی بلاحظهٔ تمام دارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت میماند و نیز
باهتمام مبارزان پیکار طلب سومنات مشهور و همچونه گده و سایر ولایت سورت که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است
در حوزهٔ تصرف درآمد و نیز برهان الملک ادر نظام الملک که معظم ولایت دکن است و از حوادث روزگار پناه
باینجانب آورده بود مادامیکه خبر معدلت آن بلاد بمسامع حق نیوش میرسید و را بعواطف جلیله استمالت فرموده تسخیر دکن را
موقوف داشته بودیم چون خبر طغیان و ستمرسیدگی رعایا رسید امرا و ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربسته برهان الملک را
حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند چون کوتاه حوصله بود تاب یک دو مردم آزمائی نیاورده دم استقلال زد و از انجا
که بر مسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نمودن است در اندک زمانی از وی و از فرزندان او اثری باقی نماند و نیز
سران آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله را برداشته نخوت آرای شدند بتائیدات ایزدی عساکر ظفر طراز بسرگردگی غرهٔ ناصیهٔ
اقبال قرهٔ باصرهٔ دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد رخصت فرمودیم بسیاری از آن ممالک وسیع که هندوستان
دیگر است در حوزهٔ تصرف آوردند و نیز نبرد آزمایان حقیقت مند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اودیسه که متصل بدریای
شور است تسخیر نمودند و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبهٔ خلافت درآمدند چون تعداد نعمای ایزدی
داستانی دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه همین قدر بسنده نموده بدیباچهٔ اعلان می نگارد که چون مولانا
حسینی بملازمت استسعاد یافت از نیکی کاربرداران اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی
دارند درین اثنا چندی از روزافزونی بخت در عرصهٔ دلنشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده با دولت خداداد دم مخالفت و منازعت
زدند موکب اقبال با جمعی از مقربان بساط عشرت برسم شکار برآمده بر مظاهر قدرت ایزدی چشم عبرت بین گشوده بود که آن
مسموع شد با وجود طغیان باران بطریق ایلغار متوجه شدیم پیشتر از آنکه غازیان نصرتمند قطع کریوها نموده بآن ملک
درآیند بعضی از سعادت اندوزان حقیقت مند که بحسب ضرورت در آن طوفان بی تمیز افتاده بودند قابو یافته سرگروه آنها را
آوردند و چون مواکب اجلال نزدیک شده بود مجدداً آن گلستان بیخزان بمهر افتاده بر آن گلزمین فیض بخش سایهٔ
حضوری و معنوی نمود فرستادن ایلچی در تعویق ماند چون رایات همایون مراجعت نمود در اثنای راه خبر واقعهٔ مولانا

رسید که با بتلای امتلا در گذشت موجب مزید تأسف گشت بنا بر آن بعضی سخنان محبت افزا بسلالة الاولیاء
العظام و خلاصة الاصفیاء الکرام خواجه اشرف که از قدیمان این دودمان والا است گفته فرستاده شد تا همه حقیقت
حال را مشهود ضمیر انور گرداند و هم تشیید مبانی روابط عهود و مواثیق که بوسایل رسل و رسائل تخصیص یافته بود گردد و چند
از جلائل آثار محبت و یگانگی که پیوسته مژده‌های مسرت افزا صحیفهٔ باطن را طراوت بخشد **بعبد الله خان اوزبک**
رقیمهٔ ازدیاد اتحاد مرقوم شد رابطهٔ خلت و صفا و واسطهٔ محبت و ولا یعنی کلام مصادقت پیام موالات التیام
که در مطاوی قیمهٔ کریمه فحاوی صحیفهٔ رقیمهٔ عالی مرتبت معالی منقبت سلطنت ابهت پناه رفعت و شوکت دستگاه
فارس مضمار شهامت متعالی بالت مرتقی مدارج نصفت عدالت نقاوهٔ دودمان عز و علا عضادهٔ خاندان مجد و علا مطرح
اشعهٔ بوارق الهی متجلی انوار سوارق آگاهی مشید ارکان شجاعت و حشمت موسس مبانی قبالت عظمت مسندنشین محفل عز و
اقبال صدرآرای پایگاه جاه و جلال الفائز من مبادی الفطرة بمعالی الهمم المختص بمبادی من الفقوه بجلایل النعم **قطعه**
گوهرافزای نگین و تیغ عبد الله خان آنکه نقش برده از آیینهٔ امید زنگ
اشهب او را بمیدان تهور کار شیر اژدهم او را بدریای وغا کام نهنگ
لازالت ارکان محبته مشیدة بالدوام و دعائم دولته بحبل الانتظام مندرج
و مندمج بود و نسبت قرابت و محبت سابقه را تاکیدی و تشییدی و قواعد صداقت صمیمی را تمهیدی رفته بود بظهور
پیوست مورث صفای خاطر و منتج انجلای مرآت باطن شد مبانی یکجهتی و یگانگی استحکام پذیرفت و قوائم دوستی یکبارگی
انتظام گرفت بر مرآت ضمیر انور و خاطر ضیاگستر که از اشراقات عالم قدس الهامات معالم انس انطباع می‌پذیرد مخفی و
محتجب نماند که از ابتدای جلوس بر اورنگ جهانبانی تا حال که مبادی قرن ثانی است بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تأییدات
سماوی در خاطر حق پرست چنین جلوه نمایش داده که مقصود از سلطنت و فرمانروائی و ابهت و کشورگشائی
تقدیم مراسم شبانی و اقدام بر لوازم پاسبانی است نه جمع مال و منال کردن و در حظوظ نفسانی و متلذذات جسمانی فرو رفتن
لهذا طریقهٔ سلوک و سلوک طریق این نیازمند درگاه الهی آنست که با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بغیر از
مدارات و مواسات و ملاطفت و مجاملات امری دیگر نبوده و همواره خاطر در ترفیه احوال و آسودگی اوضاع
عموم خلائق و جمهور انام مصروف است و عنان توجه باطن باین مقصد بلند و مطلب ارجمند معطوف
حق جل و علا شانه و کفی بالله شهیدا که تسخیر و تفتیح ممالک هندوستان که مساحان ربع مسکون و
سیاحان کوه و هامون سواد اعظم و چهار دانگ عالم تشخیص کرده‌اند و از سه طرف بدریای محیط اتصال
دارد بمقتضای هوا و هوس نبوده است بل پیش نهاد همت غیر از رعایت ملهوفان و حمایت مظلومان

امری دیگر ملحوظ نگشته و از این جهت که روی همت همایون بهر جا که آورد دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آید و
عنان عزیمت مبارک بهر جا که معطوف داشت فتح و نصرت بطریق استعجال اقبال نمود بر سرگاه کشیده کریمه و سجیه حمیده با
با سایر عباد الله چنین باشد با آن سلطنت دستگاه که از عمده تایید یافتگان درگاه کبریای الهی اند و مهد ارد روابط
آشنائی جانبین و ضوابط محبت فیما بین متحقق و متمکن است و قرابت قریبه سابقه منضم بمحبت لاحقه شده باشد بر هوشمندان
حق شناس ظاهر است که یکی از بین الطرفین در التیام محبت لا کاینت تکلیف اینهمه دواعی جمع شده باشد غیر از دوستی و یکجهتی
منظور نظر حق بین حقیقت آئین نخواهد بود بدیهیست که میان این معنی انفت و موالات وسیله انتظام احوال عالم و عالمیان و نظام
اوضاع جهان و جهانیان خواهد شد ایمائی که در دوا و مواقع ارسال رسل و رسائل مرقوم شده بود هر چند در نظر محقق و بین سخن
دران باب کردن ترجیح بر سخن کردن داشت اما اغماض ان آن بی رنگ تطویل کلام آن مقام نا ملائم بند اشته باین قطعه
که از اجله اکابر دین منقول است اکتفا نمود قطعه قیل ان الاله ذو ولد قیل ان الرسول قد کهنا ما نجا الله والرسول معا
من لسان الوری فکیف انا الحمد لله و المنه که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شعشعه نیر سلطنت و سعادت
قرین همواره مطمح نظر منهج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده لاجرم موجب الملک و الدین توامان است تقاضای
مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری بارادولیلی قاطع و حجتی ساطع است الله تعالی
همگنان را در مرضیات خویش راسخ دم و ثابت قدم دارا د و چون از جوامع همم سلاطین عالی انتما که صدر نشین اریکه عز و اعتلاء اند
آنست که کافه خلائق و جمهور برایا که بدایع و ودایع حضرت صمدیت اند در مهاد امن و امان بوده بلوازم عبادات الهی و مراسم
معاش خیرخواهی جهد بلیغ نمایند بنابر آن همت در تنسیق و نظام این ممالک وسیعه و فسیحه که مقر سرادقات چندین سلاطین
عالیمقدار و حکام ذوی الاقتدار بود سعی میمون و بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند درگاه الهی بود از سرانجام
مهام این ممالک فراغ کلی دست داد الکنه و محال که از زمان طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خیول سلاطین کشور کشای
و لمعات سیوف خواقین فیروزی لوا بپیرامون آن نگردیده بود و مساکن و مواطن اهل ایمان شد و کنائس و معابد اهل کفر و خذلان
مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب ایقان گردید المنه لله و تقدس که انجنان که دل میخواست انتظام و التیام یافت
و حسب المدعا سامان سرانجام پذیرفت جمیع سرکشان گردن فرازان از جنود هنود و غیرهم حلقه اطاعت بگوش هوش
اعتقاد کشیده داخل عساکر نصرت ماثر شدند و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام دست داد و مانیز مصداق
احسن کما احسن الله الیک همگی توجه به تمهید قواعد رافت و تاسیس مبانی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول
داشته حدائق امانی و آمال ایشان را از رشحات سحاب مکرمت و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان

تازه و سرسبز میداریم و پیش نهاد همت خاطر فیاض آن بوده است که چون ازین مهمات فراغ کلی دست داد
بیدرقهٔ عنایت الهی و هدایت ازلی کفار فرنگ که در جزایر دریای شور در آمده سر بشورانگیزی در آورده اند و
بعضی بنادر آن حرمین شریفین زادهما الله شرفا را از گروه جمعی کثیر انبوه گشته سنگ راه زایر و تاجر شده اند خود
بتوفیق ایزدی متوجه شده آن راه را از خار و خس پاک سازد و لیکن چون شنیده شد که بعضی از امرای عراق نسبت
بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروهٔ وثقای حسن عقیدت که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیه بود
عدول نموده بعضی بی اندامیها کرده اند در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار که
بیارقهٔ سعادت از ناصیهٔ حال ایشان روشن و لایح است و از زایچهٔ طالع اقبال شان مبرهن است بدان جانب تعین فرمائیم
تا خاطر از معاضدت آنها جمع نشود بامری دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار
خود را کان لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه از شعار
سنت و جماعت انحراف ورزیده اند نظر بمحض انتساب خاندان نبوت خود متوجه شده معاونت فرمائیم سیما که بتعارف
اسلاف منظور باشد علی الخصوص بوقتی که مسموع شد که فرمانروای ایران علی قلی سلطان همدانی را با تحف و
هدایا بالتماس کمک مدد روانه کرده اند بر همت عالی نهمت ما واجب لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و
خراسان منعطف شود بخاطر چنان میرسد که چون رابطهٔ محبت بنسبت قرابت آن سلطنت دستگاه از قدیم
الایام است و به تجدید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه میر قریش ضوابط داد
و قواعد اتحاد استحکام گرفته است ان زمان که حدود خراسان مخیم سرادقات اقبال و مضرب خیام عز و علا
گردد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده بآن حدود تشریف ارزانی دارند تا آن سرزمین
مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بها گردد و بالمشافهه بی وساطت قاصد و پیغام اساس محبت و
یگانگی مستحکم تر ساخته بعضی سخنان دلاویز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و شرح
خداشناسی و حق پرستی که بقدر استعداد با فاضت فیاض علی الاطلاق دریافته است مذکور
مجلس انس سازد و از نفایس حقایق الهی و شرایف دقایق آگاهی که بر خاطر عاطر آن بهمت دستگاه
پرتو انداخته باشد نیز استماع نماید که خلاصهٔ زندگانی و زبدهٔ کامرانی صحبت اشباح انسانی و مؤانست
اجسام روحانی است فکیف که این معنی درمیان دو برگزیدهٔ خدا و دو منظور درگاه کبریا متحقق شود و
هر آینه این معنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود و دران زمان که بعنایت خدا

این آرزو بوقوع آید چون همت منظوران الهی سرفراز گردد با جمعی بر تحصیل رضای او تعالی نه استحصال نام و
تسلط برافراد انام بنابرآن مرکوز خاطر حق جو آنست امید که مطلب و مقصد ایشان نیز آن باشد که در یکی که حق
شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن دیگری نیز استرضای خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال یکجهتی بوده از صلاح او
درنگذرد و الحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است در باره امداد و کمک حاکم
ایران و خراسان نتیجه صلاح دید شما خواهد بود از مکمن بطون بعالم ظهور خواهد آمد و معذرتی که در باب قضیه
فرزند شاهرخ میرزا رقم زده کلک محبت نگار شده بود مستحسن خاطر انصاف گزین افتاد الحق که مشار الیه بواسطه
خردسالیها و خودپسندیها از یکجا کم فطرتی و بد مصاحبی منشا چندین امور نالایق گردیده بود که هر کدام
از آنها با نفراده مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد چه اولا بواسطه اغوای بعضی کوته بینان از لوازم حفظ
و مراسم عبودیت بسیار تساهل نموده تا بنای آن عظمت دستگاه که قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما
و آن نصفت پناه واقع است از روی جلالت و رتبت طرف نسبت نمیتوانند شد بی ادبانه پیش آمده تا ثانیا بجد
بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی بر ذمه او داشت آنچنان سلوک نمود که نسبت با وی واقع
شد از قسم القای ربانی و الهام یزدانی بود و الحال چون از خواب غفلت بیدار و از مستی غرور هشیار شده
التجا و اعتصام بعروه وثقای عاطفت ما نموده غیر از آنکه بتفقدات و تلطفات مخصوص امتیاز بخشیم امری دیگر منظور نگردد
و اهمال از مراسم مودت و قرابت آن عظمت دستگاه نیز آنست که از زلات اقدام او اغماض نمایند جهت تشیید مبانی
صحبت و استحکام قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه و عمده محرمان کارآگاه حکیم همام که
مخلص راست گفتار و مرید درست کردار است و از ابتدای طلوع نیر سلطنت ملازم و مصاحب بوده و دوری او را بهیچ تجویز
نکرده بودیم به رسالت فرستادیم چون ملازمت ما او را آن نسبت متحقق است که مدعیات ما بی واسطه دیگری
بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بی واسطه خواهد بود
و جهت پرسش واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندر خان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت
نصاب میر صدر جهان را که از اعاظم سادات کبار و اجله نقبای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه
بعضی امور در تعجیل تراخی افتاده بود در نیولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه را فرستادیم و اموجی از
تحف و هدایا بتحویل عمده الخواص محمد علی قلی خان بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم باید که بمقتضای
غرای تهادوا و تحابوا عمل فرموده همواره از طرفین طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحف مسلوک باشد

وازفرغانه طلب داشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب شهباز طائر ذی بال شوق در
انتعاش و اهتزاز آمده استشمام شمائم بهجت ورود نمود اگرچه توجه باطن باین مشتی پرندها که در نظر اولی از
لهو و لعب مینماید ولیکن در نظر ثانوی چرخ و بازی آن پلوار نسبت شوقی و مناسبت فوقی ارباب وجد میدید
و موجب توجه بمبدأ میشود و گرنه حضرت واهب تعالی بر ضمائر شما آگاه است که از اشتغال صوری اینها تا بهال
این امور بکمال توجه بمبدأ جلیل بی شبهه بیست مجرد بال و پر ظاهری اکتفای خاطر حق اندیش امید که همواره
ارسال شرائف صحائف محبت و جلائل رسائل مودت تحریک سلاسل اخلاص تأسیس مبانی اختصاص نمایند
شقه نامه بحرف اختصاص تمام گرده شده والسلام والاکرام

بعبدالله خان اوزبک

سپهدار ملک توران در جواب استشمام گلدسته بهارستان یکتادلی و یگانگی و استطلاع کارنامه نگارستان
دوربینی و فرزانگی که آراسته نخلبندان بوستان سرای آشنائی و نگاشته نقش پیوندان نگارخانه دل افروزی و
دلگشائی آن الا دودمان خجسته خاندان گوهر افزای قیصر و اورنگ پیرای کشای چهره دانش و فرهنگ صدر
نشین ایوان شهریاری چابک خرام شبگاه سپهداری سالار نبردگاه دلاوری و دلیری شهسوار میدان
جولانگاه شیرمردی و شیری خدیو کامگار کشور داد گستری نوآیین نامدار جهان دانش پروری فروزنده چراغ
خانی و فرازنده چتر کیانی بود در خوشترین هنگامیکه کوس نوروزی آوازه جهان افروزی گنبد نیلگون بلند
ساخته و نیر اعظم عطیه بخش عالم الهی آفتاب جهانتاب سلطان چهارپالش ایام و قهرمان هفت اقلیم بتاج
احترام است سایه فرخندگی و فرخی بر تارک خیمه گل انداخته بود و باد بهار روح نباتی در کالبد بوستان
آتش گل میدمید و ابر آذرپای بر رسیدگان لشکر بهار از گرد راه شستشوی داده پیرایه خوشدلی و خرمی و سرمایه گلشاد
و شادمانی شده بنیاد دوستی از سر نو بلندی گرفت و آیین یکتادلی تازه ارجمندی یافت سخنان دلاویز از دو
یگانگی چنانک اندیشی که بجای عنبر شمامه نگارش یافته بود و بجای کهربا سلک گزارش پذیرفته بود و وضوح پیوسته
بسیار مستحسن افتاد و بهجت و فرحت گردید برد و دل انشد و دیده آسمان پیوند گنجینه راز خداوندی و گنجینه گوهر
هوشمندی است پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سال که از سرو دی سهامی بر تخت کامرانی
همیشه پیش پیدا نشین و سیر پیش آن است که ایشه جهانگیری فرمان پذیر اتیغ گذاری کشور کشائی برای بجا آوردن کوچ
دارشتانی و سر کردن کار روبار پاسبانی آنکه واوزان گهبهای بر سیم آسا سختی و نسیم با گل باید نشین خواهی
نابایدار تخمی فرو برده در گریبان آرزوها نا استوار چنانچه پیدا آمده و وحشت خوش نیکجا خرمی و نیکخواهی چیزی نگردیل نبود

وهمواره در آسودگی جهانیان از خرد و بزرگ و مهربانی با مردم روزگار از نزدیک و دور کوشش می‌نمود چندا
آگاه است که پاک نمودن چهار دانگ هندوستان و جز آن خاشاک فتن از این بوستان که از سه پهلوی دریا
شکوه پیوسته است از سر خودخواهی و خودکامی نبود بل پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمکاران نشده
و از این سبب بهره و سوگ روآورده شد کارهای دشوار به آسانی گشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی تمام نمایش پذیرفته
هرگاه که شیوه فرخنده با دیگر بندهای خدا چنین باشد با آن نجم‌الاولاد و امان که از بزرگان پایه یافتگان درگاه خداوندی اند
و با این همه پیوند دوستی قدیم و خویشی نزدیکی در میان واقع باشد بر هوشمندان نکته‌بین هویداست که یکی از نهاد و یگانگی و
یکدلی گشته است هرگاه اینهمه دواعی یکجا شده باشد پیداست که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این یگانگی و یکدلی مایه
آبادانی جهان و جهانیان خواهد شد و آنکه در دیر فرودن نامه‌های گرامی عدم اظهار لوازم دوستی و دوامی از موانع غریبه بوده
همچنان پرده کمان پوشیده و پنهان باند جلل گرانی ایشان از دشمنان کم و دار سبز و با کشتان روزگار چون تیغ اثر
داشت یا گفتگوی چندی از سخن سازان نیاک و تبه کاران کم نهاد ناپاک نظم سخن ردی چند از خود بجز عیب [illegible]
دوره شوند از بد یا رسند یا د شوند ار بحراغی رسند که از تیرگی درون کوتاهی دریافت در پیجا ساخته بود و کرده
از ساده دلان [illegible] را روگردان کرد و سخنان ناشایسته [illegible] انگیخته اند چه گنجایش آنمعنی داشته باشد چه در وغ
بیفروغ این گروه بی‌سرانجام بر مردم که اندک پرتو دریافت دارند پیداست آن نجم‌الاولاد و امان که برگزیده درگاه خداوندی
اند و دوربینی و باریک بینی ایشان بهمه روشن چه گنجایش آن داشته باشد که گوش هوش بر سخنان ناسزا انداخته از
نامه و پیغام دوستی باز ایستند و اگر چندی از راندهای درگاه و درماندهای گمراه از هندوستان آن زرد دل فتنه باشند
براه سالوسی در آمده دروغ را راست نموده خواهند که راه سخن یابند و خواهش مرزنی کنند و بر آن شوند که گردی
بر دامن دوستی نشیند و سرچشمه یگانگی بخاشاک بیگانگی انباشته شود سزاوار دوستی آن بود که ایلچیان دانا فرستاده
مغز سخن بشگافند و از ته کار آگاه شوند خدا نخواسته باشد اگر بعضی از سخنان و اذکار می‌یافتند [illegible]
آن بود که دانشوران سنجیده فرستاده از چگونگی آن می‌پرسیدند باری گذشت آنچه گذشت اکنون چون لاله زار دوستی
بتازگی خرم و سرسبز شد و دل بغنچش بران شد که اندکی از سرگذشتهای پیشین نگاشته خامه راز ساز در پوشیده نماند
که آنچه از نیرنگ کتاب سنت بر ساحت ضمیر آگاهان تافته و بشهادت نظر دقیق و اشارات ارباب کشف و
تحقیق اقتضا یافته و بالجمله باتفاق اهل ملل و نحل مقرر شده است که عمده در موجبات شرف و رفعت
منزلت نوع گرامی انسان که مثال اقبالش [illegible] فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا مزین است گوهر شریف [illegible]

عقل است که شناخت خداوندی باو وابسته است و دریافت کارگاه آفرینش باو بازپیوسته
و باتفاق اصحاب نقل و ارباب عقل نورانیت این گوهر شب تاب بپادشاهان بزرگ منش و شهنشاهان
والانژاد از همه روشن تر دارند و دانشوری تاجداران بخت بلند و بختیاران دانش پسند از همه بیشتر است
چه هرگاه که در کارخانه آفرینش هر کس را فراخور احتیاج و استعداد دانش میداده باشند هر آینه این
طایفه علیه بمزید فهم و ذکا موصوف خواهند بود اکنون که دانش پناه و بینش دستگاه مولانا میرزا جان
که سرآمد دانشمندان نامدار و یگانه اوستادان روزگار و از اکابر علمای دین و اعاظم اصحاب یقین است
هرچند پادشاهان دانشورا همنشینی با این نوع مردم میباید اما پیداست جائیکه خرد و بینش و دانش
خداآفرین آن عظمت دستگاه خواهد رسید فهم افادت پناه مذکور بآن نخواهد رسید و چون بر فطرت
صاحبان این دو یکتا لازم است که این یاقوت بی بها و فیروزه خاتم کبریا را معطل نگذارند و همواره
مسلک معاش و معاد استعانت و استمداد از و طلبند خصوصاً در وقت صحبت با خواندهای سیاه دل و
سیه کاران تیره درون که از برای خواهش جاه و زبردستی و خودی و خودپرستی چشم بر کاغذ دوخته اند
و فرمان آسمانی و نامه جاودانی را که فرستاده خدا و رسانیده پیغمبر او است از شاهراه گردانیده برنگ دیگر
وامینمایند و مجملات نصوص را تأویلات و تسویلات نموده میخواهند که در فرمانروائی و کارگزاری یک
پادشاهی باشند و ازین که هر دل دانش گزین را که همواره در تحصیل مرضیات الهی میباشد چون اختلافات بسیار
در هر باب بسمع همایون میرسد در مطالب علمی و عملی طلب دلایل و براهین مینماید و همواره استکشاف غوامض
مسائل دین و تنقیح مقاصد مجتهدین و مستنبطات عقائد سلف و مأخذ اقاویل خلف و تفحص موارد خلاف و
تصفح مواقع اختلاف و منشاء خلافی که درین یکهزار سال میان علمای امت متنازع فیه بود چنانچه کتب
متداوله مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل است مینماید و در مبادی احوال گفتگوی آئینی باعث بیرونقی و کساد بازار
نادانان که بتلبیس و تزویر در لباس ارباب دانش درآمده اعتبار تمام پیدا کرده بودند میشود و موجب پیش آمدن
جمعی از ارباب دانش و اعتبار گرفتن آنها که بواسطه بدنفسی طایفه اولی در زوایای خمول بودند میگردد و این
نادانان و امثال آنها موجب قبح سیرت سوء سیرت ذخیره شده از طریق گذشته بعضی مقصد با ما لا یعنی الشهرت داده موجب
مزید اغوای چندی از امرا شدگاه که در اقصای ممالک قیمید بودن مشان معین بودند و موجب بدی و کم فطرتی از طغیان و بغی جوهر دماغ
ایشان افتاد و [illegible] مدتی [illegible] بودند و باشندن میخواستند چنانچه این [illegible]

الوهیت و گاهی نسبت دعوی نبوت بآنجناب نموده خود را در گرداب بلا فتوح خیر عناد زده رسوای خاص و عام
شدند و خاک مذلت و گرد خجالت بر فرق روزگار خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع ساحت قدسی
مساحت جناب کبریای الهی را با خس و خاشاک امکان چه نسبت است و سراپرده عصمت نبوت را با پی بندان عقال هوا
و هوس را چه مناسبت باعث تعجب میشود که در مجالس ارباب دولت که از تائیدات یافتگان الهی اند امثال این مقدمات
بر سبیل احتمال هم چرا انگیزند و سفیهان بی بصیرت فتنه گو را برای چه اجازت امثال این مقدمات باشد بحق تعالی
که چون همگی همت مصروف بر تحصیل رضای الهی است از سخنان بیهوده ارباب نفاق غبار ملالی بر
خاطر راه نمی یابد چه هرگاه حضرت احدیت جل و علی از دست طعن کوته دستان این کم بینان خلاص نیافته باشد و حضرت
انبیا و رسل از سرزنش بیخردان بد آئین نجات نیافته باشند سایر بندهای خدا را از ان چه اندیشه و از
بدنامی چه ملاحظه الحمد لله والمنة که همیشه پیش دیده دانش و بینش فرموده خدا و پیغمبر بوده و روز افزونی
بخت همایون با گواه حال بس است الله تعالی همگنان را در مرضیات خود ثابت قدم و راسخ قدم دارد و چون
همگی همت سلاطین عدالت آئین آنست که در رضای خالق و آسودگی خلایق بنوعی سلوک نمایند که خلق
خدا از تعدی ارباب شرارت ایمن بوده در لوازم عبادت الهی و مراسم معاش خیر خواهی خود فارغ البال
باشند بنابران محض از برای رفاهیت کافه رعایا و عامه برایا که بدایع و دایع الهی اند درین سی سال
در پاک کردن زمین هندوستان چندان کوشش بجا آورده که جاهای دشوار از چندین راجهای
فرمان روا و سرکشان ناسزا بدست آمد و همگی سر انجام آن بدانگونه که بایستی شد چنانچه بتخانه‌های
هندوان بدکیش خانقاه درویشان خدا اندیش گردید و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز
بلندی گرفت و همه کارهای اینجا چنانچه دلخواه است همچنان شد از روی خواهش سامان سرانجام
پذیرفت همه سرداران گردنکشان گرسنگی بر میان جان بسته و گوشوارهٔ فرمان برداری در گوش
فروتنی کشیده بلشکر فیروزی اثر در آمدند و این همه مردم گوناگون را با هم پیوند دست داده و تاج
نیاز بر زمین خاکساری و تارک امیدواری بدرگاه خداوندگاری نهاده بوستان آرزوی این مردم
بسر چشمه داد و دهش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن بود که چون این کار را بسامان
و سر انجام باید شوریده بختان فرنگ که در جزائر دریای شور در آمده سر شورانگیزی بر آورده اند
سنگ راه دریا نوردان هشت کشور شده سیما زائران حرمین شریفین زادهما الله شرفاً از راه

بسیار میرسانند خود یورش نموده آن راه را ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود که اوباش قزلباش از جادهٔ عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خود بی ادبیها کرده اند بخاطر حق جوی میرسد که یکی از فرزندان کامگار را بدان جانب تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف ورزند رعایت خاندان نبوت بر ذمت ما لازم است علی الخصوص که حقوق اسلاف سابقه درمیان باشد تا خاطر ازین نگذر جمع نشود نهضت بجای دیگر نکنیم والحال که سلطان روم عهود و مواثیق جد و پدر بزرگوار خود را کان لم یکن انگاشته نظر بضعف والی عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده اند و مسموع میشود که والی عراق سلطان علی قلی همدان را و علی الجهت طلب کمک باینجانب فرستاده اند بخاطر چنان میرسد که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان منعطف سازیم و اعلای اعلام امداد و اعانت بوجه اتم و احسن نمائیم و در دل چنان میگذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی با آن عالی دودمان سالهاست که هست بتجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از فرستادن مکتوب محبت اسلوب مصحوب سیادت و نقابت پناه سعادت دستگاه میر قریش استحکام یافته است میخواهیم که چون بآن جناب رسیده شود آن عالی دودمان نیز از اینجا از راه دوستی آمده دران سرزمین سپهر آئین بدیدار گرامی شادکام سازند و بگفت و شنود دلاویز پرده کشای چهرهٔ یگانگی گردند امید که سخنان خداداد و رازهای پنهانی که در دل جا گرفته یک گفته شود و آنچه از دوربینی و خداپرستی آن عالی دودمان پرتو انداخته باشد شنیده آید خوشا فرخنده جائی که اینچنین دو برگزیدهٔ خدا فراهم آمده زبان از کشایند و سخنان دلنواز باهم بگویند و چون پیش دید سرفرازکردهای خدا خواهش برآوردن نام بلند و سرفرازی نمودن به بندها دیگر نیست دل چنان میخواهد امید که ایشان نیز همچنین میخواسته باشند که در هر یکی که خداشناسی و خدااندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و دلجوئی او خواهد و در یکدلی و یکرویی او فروگذاشت ننماید والحال که نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر شده درباره امداد و کمک اهل عراق و خراسان و افق صلاح دید آن حشمت دستگاه بعمل خواهد آمد دیگر آنچه قضیهٔ شاهرخ مرزا نوشته اند بسیار خوب نوشته اند سخن اینست که از آنجا که خردسالیها و خودپسندیهای او بود و با اینهمه کوتاه بینی همنشینان نیز بیشتر سزاوار چندین ناشایستگی شده بود که هر کدام از آنها باین پایه میرساند چه از آن بی پروائیها که از بندگی ما کرده و چه از آن گستاخیها که با آن عالی دودمان نموده هرچند از دوستی و خویشی که بما دارند چشم پوشیده شود و او را چه پایهٔ آن بود که بی ادبانه پیش آید و چه از بداندیشیها که به پدر کلان بزرگوار خود نموده هر چه باو رسید از خدا رسید و بی گمان

شایسته اینهمه آزار کجا بود اکنون چون شاهرخ میرزا از خواب پریشان بیدار شده و از سرگرانی مستی هشیار
گشته باینجانب رسیده است جز مهربانی نمودن از کارهای و فراموشی کردن چیزی که دل نمیگذرد و امید از
دوستی و خویشی آن جمع الادودمان نیز چنان است که از گستاخی او چشم بپوشند و بجهت تشیید مبانی محبت و احکام
قواعد مودت افادت و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه عمده محرمان کارآگاه حکیم همام که مخلص است اعتقاد
و مرید درست کردار است و از ابتدای ملازمت ملازم و مصاحب بوده و دوری او را بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم برسم
رسالت فرستادیم چون ملازمت او را آن نسبت متحقق است که مدعیات را بی‌واسطه دیگری بموقف عرض
رساند اگر در مجلس شریف ایشان بهمین اسلوب می‌باشد گویا مکالمه فیما بین بی‌واسطه خواهد بود و بجهت پرسش
واقعه غفران پناه رضوان دستگاه اسکندرخان انار الله برهانه سیادت مآب نقابت انتساب صدر جهان را که از
اعظم سادات کبار و اجله اتقیای این دیار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور در جزیره اخی افتاده بود
در این ولا برفاقت حکمت پناه مشار الیه فرستادیم و ملفوفی از سوغات بتحویل عمده الخواص خواجه محمد علی
بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای مخوای غرای تهادوا تحابوا عمل نموده همواره
از طرفین طریق ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشند دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن
حبیب عشقباز شهپر مرغان شوق در جنبش آمده و گلزار خواهش گل گل شکفت اگرچه بحسب ظاهر بازی بیش نمینماید
اما در معنی یاد از مواجید ارباب ذوق میدهد معهذا اشتغال صوری این مشتی پرنده چون بدیده خرده بین باز
می‌نگرد جز پرده بر چهره راز نیست بهمین بال بر چشم امید باز نه امید که همواره همبرین آئین نامه پیغام و خبر
و شادکام میفرموده باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شادکام ختم شد خط محبت والسلام ¤ خطاب حضرت
شاهنشاهی شاه عباس تخت نشین کشور ایران ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جل
جلاله و تقدست اسماؤه و متشابه است که اگر جمیع فضلاء عقول مجد اول مفهوم با جنود مدرکات عساکر علوم فراهم
آیند از عهده حرفی از آن کتاب یا رقمی از آن خطاب نتوانند برآمد اگرچه در دیده تحقیق جمیع ذرات اکوان باین
سرچشمه حمد ایزدی اندکی از زبان بیزبانی برآمده تشنه لبان نقیضه بابان بهدایی ناپیدای حمد حقیقی را تر زبان
و سیراب بیان از غیب جان بهتر که کمند اندیشه از کنگره جلال صمدیت که خانه‌های امکان آویخته است کوتاه
داشته در جلائل نعوت گروه قدسی شکوه حضرات انبیاء و رسل علی نبینا و علیهم التحیة والسلام در آمده و شیرازه
حالات ناشناسائی غفلات که جمهور انام را از کریوه ضلالت و غوایت براه عنایت و هدایت آورده اند

برمنابر بیان ادا نموده و شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفهٔ مقدسهٔ اهلبیت که رازداران اسرار
کبریا و پرده کشایان سرائر انبیا اند بران افزوده از روز فرحت استدعای رحمتی تازه باید کرد لیکن
چون بدیدهٔ انصاف ملاحظه میکند هرآینه مدارج این مظاهر کونی و الهی و معالی این مجامع انفسی
و آفاقی را که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند ظل محامد کبریای خداوندی و پرتو
صفات علیای ایزدی میباید پیش شایسته است که از آن و آنچه نیز دست باز داشته نکتهٔ چند از مقاصد
متعارفهٔ ارباب دانش و بینش که موجب حکمت عملی انتظام سلسلهٔ امکانی بآن منوط است دیباچهٔ اظهار نهد
که هرآینه در بیضورت روان گرم روان مسالک دین و سیراب لان مناهل یقین بهوای جداول ظهور و بطون عرش بها
همت قدسی اساس افشاند بدین دست آویز نیاز مستغنی و مستفیض سعادت خاص میگردد المنة لله تعالی تقدس
که بمشاهدهٔ صحیفهٔ نامهٔ گرامی که مصحوب یادگار سلطان حسین شاملو مرسل شده بود در اواسط ایام بهار و مناظر
اعتدال لیل و نهار اهتزاز بخش باطن مهرآگین شد و باد طرب آمیز شقایق و ریاحین دماغ روزگار پیچیده
بود که این گلدستهٔ محبت و ولا نکهت سان مشام یگانگی گشت و آنچه در توقف تسطیر مناشیر خلت و وداد
رقم پذیر کلک محبت شده بود بغایت در موقع خود جلوهٔ استحسان یافت فی الواقع روابط معنوی چنان
اقتضا میکرد که اینهمه دیرنکشد لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات
قوم با سلاطین ممالک هندوستان و اساطین این مرز و بوم که مساحان جداول آسمانی چهار دانگ
هفت اقلیم گفته اند اتفاق افتاده بود و در بیضورت مید این سواد اعظم با همه وسعت و فسحت که در میان
چندین آیات خودرای و فرمان روایان سپاهی انقسام یافته بود همواره سر مرد و تجربه بوده
باعث تفرقهٔ خاطر میشدند به نیروی توفیقات آسمانی به تسخیر اولیای دولت قاهره در آمده و انه
که بیوه هند و کوه تا اقصای دریای شور از سه طرف جمیع سرکشان و گردن فرازان از فرمانروایان
زیر دست و راجها و رایان بدست و افغانان کوه نشین و کوتاه بین و بلوچان بادیه پیمای
بادیه گزین و سایر قلعه نشینان و زمینداران شمولا و استقلالا در طوق طاعت و انقیاد در آمد
و دور التیام صدور و ایتلاف قلوب طبقات انام شد آنچه مساعی مبذول داشته شده
و به میامن توفیقات غیبی آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین می تافت به وجه اتم ظهور دارد
و اکنون که صوبهٔ پنجاب مستقر رایات منصور شد مکنون خاطر حقیقت مناط به بود

که یکی از نظر زروانان بساط عزت دانسته شود و درین اثنا مهمی چند سانح اعظم آنها استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه
ولایت لیدر کشمیر از ایادی قدرت و تسلط اوباش بود با وجود غایت استحکام و انسداد طرق و ارتفاع جبال و
تراکم اشجار و فور کریوه و مغاک که عبور مواکب و رایات از ارتکاب مصاعب از استحا صعب می‌تواند بود به استیثاق عروه
وثقی توفیقات الهی و استمداد ارواح طیبه ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باین شگرف حکم بمرور عساکر ماحیه
فرموده شد چند هزار خار اتراش چابک دست منزل بمنزل پیش پیش میرفتند و در قطع احجار و قطع اشجار ید طولی نموده در
تصحیح و توسیع طرق و مسالک میکوشیدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت کلشا مفتوح شد و عموم رعایا از الوده
استقلال نمودند چون آن عشرت آباد که ممدوح جمیع نظارگیان حسن پسند است از عنایات مجدده الهی بعهده نخود
در آمد نیز دران گلزمین رسیده سجدات شکر پروردگار بجا آورده تا کوهستان تبت تسخیر کرده از راه ولایت پکلی و متوجه
کراهی است و در نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کابل و غزنین مخیم سرادقات عساکر اقبال شد و تنبیه
افغانان سباع سیرت قطاع سیرت که در ولایت سواد بجور و تیراه و بنگش سنگ راه متردان ... ران بودند و تادیب
بلوچان بد نهاد و دیگر صحرانشینان بهائم طبیعت ثعالب خدیعت که تجار راه مسافران ایران میشدند نیز
بطریق استطراد روی داد و اصل در توقف آنکه بعد از سنوح واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکان انار الله برهانه
عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دیار بود که بقضای سبحانی وقوع یافت تا مولا که ایلچی خجسته پیغام
رسید معلوم شد که آن اختلال روی در کمی نهاده و هر آینه از استماع این خبر خاطر نگران و با طمینان آورده و
در باطن حقیقت تاسیس سرحت که در توفیق تخصیص سینه شاهان آیین مروت و فتوت نباشند درین هنگام چنان پرتش
بظهور رسد که هر گونه کمک و امداد مطلوب باشند بوقوع آید لیکن چون مهم قندهار در میان بود و مرزایان اینجا در
لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی تکاسل و تقاعد نمودند و در مواقع حوادث و منکاره که محل
استطلاع عیار جوهر وفاق است قطعا آثار یکجهتی و یگانگی بظهور نیاورده اند و نیز ما من ای شرع ما که مواطن
صاحبان باز و نعیم است توسل شایسته بتقدیم میرسانیدند محظور حواشی باطن بود که اولا قندهار را بکسان
خود بسپاریم و مرزایان اگر نثار دولت و زاد فزون داشته باشند و از ماجرای سوالف ایام نادم گشته باشند متعلق
و خدمت آن صدر نشین نقاوه طیبین و طاهرین ملتزم شوند در ینصورت افواج قاهره باایشان
بوده هر گونه امدادی که مرکوز خاطر آن قرة العین باشد بجا آورند لیکن چون مرزایان از منتسبان خاندان
قدسی بودند بی آنکه استفسار شود فرستادن تشویش منصوره در نظر عوام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط
پرسیدن

ازین اراده منصرف گشت درین اثنا رستم میرزا از ورود سعادت نمود و صوبهٔ ملتان که بچندین مرتبه زیاده
از قندهار بود باو اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا مشمول عواطف و رد الطاف شد و والدهٔ پسر کلان خود را
اینجا فرستاده عزیمت آمدن ارو بعد از آمدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هر گونه امداد و معاضدت
باسانی خواهد نمود و چون آیین سلطنت کیش مروت التفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصلح از حرب
علی الخصوص بنیت حق طویت ما که از مبادی انکشاف صبح شعور تا این زمان اهوره اختلاف مذاهب فرق
مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عباد الله دانسته در انتظام احوال عموم خلائق کوشش
نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای ظلیت عظمی است مرة بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته در
که ممالک پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت مکرر عازم جازم شده بود که انتهاض الویهٔ عالیه بجانب ما وراء النهر
که ملک موروثی است اتفاق افتد تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت قاهره درآید و هم معاونت خاندان
نبوت بظهور خواهد پیوست ظهور یابد درین ولا اخبار تواتر و توالی نهضت پناه و شوکت و ایالت دستگاه عبد الله خان
والی توران مکاتبات محبت طراز که مذکر قرابت سابق و ممهد محبت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاردان
فرستاده محرک سلسلهٔ صلح و صلاح و موسس مبانی وداد و وفاق شد چون جنگ زدن با کسی که در صلح زند در
ناموس اکبر شریعت او و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد
و غریب آنکه هنوز از ورود اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تام گردد شنوده
و قرار داد خاطر دولت اساس آن صفوت نژاد انکشاف صریح نیافته با وصول آنکه خاطر مهر گزین با متوجه
هر گونه مطلب و مقصد خود دانسته و طریق و آیین مراسلات اسلوک داشته حقائق احوال بنویسد ایلاغ
نمایند و امروز که ایران زمین از دانایان کاردیده و عاقبت بین بسیار کم شده است آن نقاوهٔ صلاب
کرام را در انتظام ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مآل اندیشی
بکار باید برد و بتسویلات ارباب بغض و اکاذیب سخن آرایان مفسد خاطر خود را مشوش نباید ساخت و بردبار
و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی که شیمهٔ کریمهٔ خود نموده ارباب
اخلاص را پیش آورده و اصحاب نفاق را بنور مهربانی زنگ زدای ظلمت باید شد و در قتل
آدمی و هدم بنیان ربانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید که بسا دوستان جانی بسعی بیجا ساز
دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونها بناحق ریخته اند و بسا

دشمنان دوست نما که لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند و بر مراقبه صفا ضمیر
این مردم توجه موفور مبذول باید داشت و دولت مستعار فانیه را بر مرضیات خدا متعال و معاون
باید گردانید و طبقات خلائق را که بدایع و ودائع خزائن ایزدی اند بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف
قلوب کوشش باید فرمود و رحمت عامهٔ الهی شامل حال جمیع ملل و نحل دانسته بسعی هر چه تمامتر
خود را گلشن همیشه بهار صلح کل در آورده همواره نصب العین مطالعه کتب دولت افزای خود باید
داشت که ایزد توانا بر خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال در فیض کشوده پرورش میفرماید
پس بر ذمت همت والای سلاطین که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند
که داد آر جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهری و باطنی جمهور عالم آورده است که
نگاهبانی عرض ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاده در کار دنیا که گذران و ناپایدار است دیده و
دانسته خطا نگزیند در کار دین و مذهب که باقی و مستدام است چگونه تساهل نماید پس حال هر طائفه از
دو شق بیرون نیست یا حق بجانب است و دران صورت خود مسترشدان انصاف مند را جز تبعیت گزیر
نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و خطائی رفته است بیمار بیماری نادانی است محل ترحم و
شفقت است نه جای شورش و سرزنش و در فراخی حوصله و اهتمام باید زد که بیامن آن وسعت صورت و
معنی و فسحت عمر و دولت پرده کشا است و از نتایج این شیمه کریمه دولت افزا امنیت کم در هنگام کم فرصتی
و استیلاء قوت غضبی دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند و دشمنان دوست نما از رواج مکر و فریب ننمانند و
در پاس قول خود بر مسند سعی باید نشست که ستون بنیان فرمانروائی است تحمل و بردباری را مصاحب
دائمی خود گردانید که اساس دولت پایدار در ضمن این منظومیت و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند که اراده چنان
بود که یکی از مختصان حریم عزت را مصحوب یادگار سلطان شاملو فرستاده شود تا اوضاع ایران
از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند درین اثنا در ولایت کشمیر جمعی از شورپختان بغی و طغیان
ورزیدند و با جریده با معدودی چند از ملتزمان رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید
باشارهٔ ملهم اقبال خود بطریق یلغار بآن ناحیت روان شدیم و هنوز رایات منصوره بکشمیر در نیامده بود
که بهادران نصرت منش که بحسب ضرورت همراه این فرقه باغیه گردیده بودند قابو یافته سر آن سرمایهٔ
فساد را بدرگاه والا آوردند چون این ممالک بمیامن برکات قدوم عالی مهبط امن و امان گشت

باز معاودت فرموده ضیاء الملک مورد نزول اجلال شده و درین هنگام حاکم سیوستان و تهته و نواحی سند
که سر راه ایران است با لشکر نصرت قرین از سخت برگشتگی در پیکار بود و در راه عراق مسدود شده و فرستادن ایلچی در توقف
افتاد اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ یافت و سیوستان و تهته در سلک ممالک محروسه درآمد و میرزا
جانی بیگ حاکم آنجا باستان بوسی استسعاد یافت چون نقوش ندامت گذشته و حروف عقیدت آینده از
لوح پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنگ عظیم گرفته را باز باو مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان و دیگر
ایمن تر از سابق پدید آمد مشارالیه را رخصت فرمودیم و سلالة الکرام مخلص معتمد خاص ضیاء الملک را فرستادیم و
چندی از مقتضیات محبت اساس کلمات خیریت اقتباس بزبان او تفویض یافت که در وقت خلوت سرای خلوت ابلاغ
نماید و نیز حقیقت احوال ایران را از قرار واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوغات این دیار بتحویل خواجه
ابوناصر فرستاده شد بتفصیل علیحده بگذراند هر چند آنکه این دولتخانه را خانه خود دانسته بر خلاف ایام گذشته سلوک
نمایند و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی و مجالست معنویست همواره شامل یکجهتی و یگانگی شمارند
حق سبحانه و تعالی آن نقاوهٔ خاندان اصطفا و ارتضا و خلاصهٔ دودمان اجتبا و اعتلا را از مکاره و
مکائد آخر الزمان محفوظ و مصون داشته بتائیدات غیب الغیب مؤید و مستفید داراد **نامه حضرت**
شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر ایزد جهان آرای را ستایش و آفرین که ز نیستگاه
عالم را بفروغ آگاهی مردم پذیرای نور گردانیده و این شگرف انجمن را بلوامع الهی فرمانروایان فلک شکوه
استودگی کرامت فرمود آیین آگاه دلان بیدار بخت آن تواند بود که شناسای مهین بخششهای خداوندی بجهد
ستایش پیشگاه دادار بیهمال نمایند و بگزینگی اندیشه و سنجیدگی کردار سپاس گزاری اساس نهند و سرانجام کارهای
شایسته انگه چراغ قدردانی افروخته باندازهٔ آن دوستی و خیرسگالی بجا آورند بنابرآن چشمداشت از آن نقاوهٔ
دودمان عز و علا و عصارهٔ خاندان مجد و اعتلا آنست که نظر بوفور عنایت ایزدی که درباره این نیازمند
عتبهٔ کبریا است و سلاطین روزگار و اورنگ نشینان جهانداری سلسله جنبان مصادقت و یکجهتی و یگانگی شده اند
بارسال رسل و رسائل بهجت پیرای خاطر مقدس میگردند آن گوهر اکلیل سعادت با وجود چندین [illegible]
از هم طریق مراسلت گشاده چهره آرای خوب کرداری شوند خصوصا که گلستان همیشه بهار کشمیر در حوزهٔ تصرف
اولیای دولت قاهره درآمده و قرب مسافت دست داده باشد راه صفوتکدهٔ محبت و یگانگی گشوده از نفائس
هندوستان که مجمع هفت اقلیم است هرچه خواهش باشد بی تحاشیانه استدعا نمایند و بارا استظهار سترگ دانسته

اشجار جویبار بختمندی را سیراب سازند و درین هنگام که عرصهٔ دلپذیر کشمیر مورد رایات گیتی کشا شده بود
مبانی قدسی سانیدند که در پیشین زمان سعادت نشئی و هوشمندی شاه محمد را برسم رسالت فرستاده
باعث مزید عاطفت ضمیر آسمان پیوند شده چون سیولا و حوادث شده ازینجا بدرگاه مقدس
روانه فرموده تا جلایل مکارم و جزایل عاطفت ما دلنشین آن قرة العین سلطنت گرداند دیگر چنان
قدسی پرتو میشود که یکی از طرز دانان محفل همایون را بایلچیگری جناب رخصت نمائیم آنچه مصلحت دیدان
دودمان اجلال باشد بموقف ابلاغ رسانند و از آنجا که وقوف بر احوال بانیان شمع افروز دیده وری
همواره جویای سوانح اقالیم بوده از آن نسخهٔ دانش افزا داستانی میخواهیم مدتی است که از اختلافات
میان عینیت آنچه از اوضاع آن ناحیه معلوم شده باشد بتفصیل سمت زده کلک اختصاص گردانند که فرمانروا
کیست و با که آویزش دارد و روش پاسبانی و معدلت پژوهی بر چه حال است از دانایان حکمت داند و تجربه کار
و جنگجویان بهنش و فنون کدام فرد در آن ولایت بزم افاضت گرم دارند چه کسانند و بر چه کیش اند و از
نادره کاران هنرپرداز و صنعتهای عجب انگیز کدام نادره شهرت سر بر زده از دند و بکیفیت نگر سخن ارسخن
دل آویز را گزارش نماید معتمد الخواص ابراهیم بیگ را فرستادیم و فقا جا که از بازرگان جهان نورد است با پی
عتبهٔ اقبال بازگشت ارداده در ستحا میکند زیاده چه نویسد والسلام نامه حضرت شاهنشاهی
بشرفای کرام مکهٔ معظمه و منوره صانهما الله تعالی عن فوائم الانفس و الآفاق الحمد لله
وکفی و سلام علی سید المجتبی المصطفی و علی عباده الذین اصطفی سیما علی معشر الشرفا چنانچه همگی توجه اشرف اقدس
مصروف بر آنست که طوائف انام از خواص و عوام و کافهٔ برایا و سایر رعایا که ودایع بدایع حضرت منعم اند حلیت نعماء
مرفه الحال و شرح البال بوده در اداء مراسم عبادات و لوازم طاعات معانت نمایند و بوجهی من الوجوه دست تسلط و تعدی ابنای
روزگار بساحت خلق اینها خصوصا عجزه و فقرا در از نگردد و خلائق بقدر میسوره بوسیلهٔ جمیلهٔ ما از موائد نعم وافر
که عنایت حضرت قسیم آن باشد محظوظ و متلذذ باشند سیما ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن احسن البقاع
علی الخصوص زمرهٔ منتسبان خاصهٔ آن موقف مقدس که محل ورود جنود ملائک و غایت مقصد مقصود صدرنشینان
متکیین فیها علی الارائک است شمول فیض عواطف ما باشند بنا بر علی هذا قرار یافته که هر سال یکی از ولا فتا
درگاه خلایق پناه که از حسن ظن متصف بوده باشد میر حاج ساخته با درارات الغابات از نقود و اجناس
بقدر تفاوت درجات و تناسب طبقات میفرستاده باشیم چون در سنهٔ تسع و ثمانین و تسعمائه بعضی خاصان

قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نهاده طریق بغی بیموده بودند و باعث تفرقهٔ خاطر عباد الله گشته بنابر آن
بجهت دفع و رفع فتنهٔ باغیه و تخلیص عجزه و فقرا از مکاید اشرار متوجه صوبهٔ ممالک پنجاب و کابل شدیم و بعنایت
خدا و توفیقات واحد مطلق با عساکر بسیار و اقبال بیشمار تا کابل سیر واقع شده و روزی چند کابل مخیم سرادقات
عز و جلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان باحسن طرق کرده شد و هر کس که بخبث باطن و قبح
سیرت خود خیال فتنه کرده بود بکیفر عدم رفت و مجدداً بمقتضای مراحم ذاتیه و مراسم جبلیه عفو جرائم محمد حکیم میرزا
نموده کابل را باو عنایت فرمودیم بشرطیکه در احیای مراسم شریعت غرا مساعی جمیله نماید و در ترفیه احوال
عباد الله نهایت جد و جهد بجا آورد و از آنجا مراجعت فرموده دار الخلافة العالیه مستقر رایات ظفر آیات
شد و بواسطهٔ کدورت و شماتت این طایفهٔ باغیه در سال مذکور از امسال خیرات و مبرات جریان نیست داده
امید که من بعد تقصیری از آن نشود و دیگر مصحوب شیخ عبد النبی و مخدوم الملک و حکیم الملک جدا جدا اسوای
مبالغی که طومار مرقوم شده بود که بشرفای عظام و قضات کرام و بعضی مصارف شریفه دیگر بی مشارکت
احدی بالسر و الکتمان رسانند باید که تفصیل این مبلغ بکیفیتی که مشار الیهم رسانیده باشند بمهر شرفا و قضات
نویسانیده فرستند که بملاحظه آورده شود و چون حکم شده بود که بعضی از اشیای غریبه و نفیسه که در نظر آید و مبلغ
و فا نکند بعضی مبلغ معهود را صرف آن کرده ابتیاع خواهند نمود بنا بر آن تعیین مبلغ نشده دیگر چنان بمسامع علیه
رسید که بعضی از اشرار فجار به نسبت فضائل مآب کمالات اکتساب شیخ معین الدین حسینی هاشمی شیرازی بمقتضای
عداوت و حسد تهمتی کرده در مقام ایذا و اهانت مشار الیه شده بودند و در آن اثنا مذکور شده بود که در رسالهٔ
که بنام نامی ما شیخ ساخته فرستاده بود بعضی سخنان که موافق شریعت طاهر نبوده مندرج بود مخفی و محتجب نباشد که
آن محض افترا و بهتان و عین کذب و طغیان بود نعوذ بالله من شرور انفسهم اصلا و قطعا از مشار الیه امری و حرکتی
که مخالف معقول و منقول بوده باشد بمسامع شریف اقدس نرسیده و از آن باز که بعتبه بوسی مشرف شده بغیر از
صلاح و تقوی و اتباع شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم امری دیگر معلوم خاطر اقدس نشده باید که
آن شرذمهٔ فجره و حسدهٔ مرده را تنبیه و تادیب نمایند و مشار الیه از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد بجا
نجنبند و عجب از بعضی ناقصان که امثال این افتراهای صریح که مردم ابله و صبیان بتصدیق آن نمایند اصغا
نموده در صدد آزار این نوع مردم شوند باید که امثال این نوع مردم را از آن امکنه شریفه بیرون کرده راه
ندهند و خاطر اشرف ما را متوجه انتظام احوال ستوده مآل خود دانسته در آن بقعهٔ قدسیه با دعیهٔ ماثوره

اشتغال بمودت تا هنگام ملاقات حقایق احوال و سوانح ایام را نوشته باشند که هر آینه مزید توجه عالی خواهد
و السلام

مفاوضه حضرت شاهنشاهی بپاپایان فرنگ بپاسخ ثنا بر بارگاه پادشاه حقیقی که مملکتش مصون از صدمه زوال است و سلطنتش مامون از نطمه انتقال فضای بدیع تمامی زمین و آسمان گوشه ایست از اقطاع ابداع او و بدایع بیدای لامکان قطعه ایست از جهان اختراع او مدبری که انتظام عالم و نظام بنی آدم بعقل پادشاهان عدالت پیشه و پامردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخته مقدری که رابطه و ضابطه مودت سلطنت ائتلاف و التیام و دبدبه امتزاج و استیناس افراد کاینات انواع کونات انداخته و درود نامحدود و هدیه بارگاه ارواح طیبه معاشر انبیا و رسل علیهم الصلوة و السلام که سالکان اصوب طرق و هادیان اصلح سبل اند عموما و خصوصا باد و بعد بر ضمایر ارباب بصایر که مقتبس از انوار ولایت متجلی از اشعه حکمت و درایت اند مخفی و محتجب نیست که درین عالم ناسوت که مرات عالم لاهوت است هیچ چیزی به محبت فایق نیست و هیچ امری چون مودت لایق نی چه اصلاح عالم و نظام کون را بر تودد و تالف نهاده اند در هر وقتی که آفتاب محبت پرتو انداز جهان جان و عالم روح و روان از ظلمت بشری پرداز و تکلیف وقتی که در طبیعه سلاطین که صلاح این طایفه صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود بنا بر علیه یگانگی همت عالی نهمت بایان مصروف است که روابط محبت و وداد و ضوابط ارتباط و اتحاد میان عباد الله موکد و مشید باشد سیما در طایفه علیه ملوک که بمزید عنایت الهی شرف اختصاص دارند خصوصا با آن سلطنت مآب خلافت قباب مجمع تجلیات معنوی محی مراسم عیسوی الغنی عن التعریف و التوصیف که تفوق نسبت همسایگی متحقق است رعایت حقوق تواتر محبت بین عمده سلاطین نامدار متحقق و موکد و از اشرف مقتضیات محبت جانی و اکمل موجبات مودت روحانی تالف صوری تا انس ظاهر است چون بواسطه موانع عظمی و بواعث وقایع کبری احتراز مشاهده جسمانی در پرده توقف میماند امری که خلعت آن شرف تواند شد ارسال رسل و رسائل است که ارباب فطنت و ذکا آنرا اقام مقام مکالمه و مناسب تحاور شمرده اند امید که علی التواتر و التوالی ابواب رسل و رسائل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطایف آمال از طرفین مستبین منشرح گردد بر ضمیر منیر واضح خواهد بود که باتفاق جمیع ارباب ملل و نحل و صاحبان دین و دول نشاتین دینی و دنیوی عالم صوری و معنوی مشخص و متعین و مدلل و مبرهن است که نشاه صوری دنیوی در برابر نشاه معنوی اخروی چه قدر تفاوت دارد و عقلای روزگار و کبرای هر دیار در تکمیل این حالت فانیه ظاهر به چه قدر مساعی جمیله و دواعی جلیله باقدام میرسانند و خلاصه اعمار و زبده اوقات را در استحصال مقاصد صوریه بچه طریق صرف مینمایند و

مستلذات سریع الزوال و مشتهیات قریب الانتقال چگونه مستغرق و مستهلک اند بحمد الله تعالی ما را محض
عنایت ازلی و هدایت لم یزلی خود با چندین مشاغل و عوائق دنیوی و روابط و علائق ظاهری در طلب
خود کرامت فرموده باشد با آنکه ممالک این طبقه عالیمقدار را در حوزه تصرف ما در آورده و بمقتضای عقل در انتظام
و القیام این ممالک بنحویکه جمیع رعایا و کافه برایا مرفه الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود و توجه برین باید
داشت اما الحمد لله که استرضای خدا و شوق ماهو الحق سر همه مطالب فاتحه همه مآرب است و چون اکثر ابنای
روزگار اسیر ربقه تقلید اند هر که طریقه آبا و اجداد و اقارب معارف مشاهده مینماید بی آنکه تامل در دلائل و براهین
نماید آن کیش که در اهل آن نشو و نما یافته اختیار میکنند و از شرف تحقیق که علت غائی ایجاد عقل است محروم
میمانند بنا بر آن در اوقات طلبه با دانایان جمیع ادیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیه هر کدام
مستفید و مستفیض میشویم چون تباین السنه و تغایر لغات در میان است لائق آنکه بارسال این طور کسی
که آن مطالب عالیه با حسن عبارت خاطرنشان کند مسرور سازند و بسمع همایون رسید که کتب سماوی مثل
توریت و انجیل و زبور بزبان عربی و فارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع آن عام و
فائده آن تام باشد در آن ولایت بوده باشد فرستند و درینولا بجهت تاکید مراسم وداد و تشیید مبانی
اتحاد سیادت مآب فضائل اکتساب صادق العقیدت و الاخلاص سید مظفر را که بمزید التفات و عنایات
سرفراز و مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند بالمشافهه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره ابواب مکاتبات
و مراسلات را مفتوح دارند و السلام علی من اتبع الهدی در شهر ربیع الاول سنه ۹۹۰ نهصد و نود نگاشته شد

نشان حضرت شاهنشاهی بجوان بخت و الانژاد شاهزاده مراد در وقت مراجعت از کشمیر

فرزند ارجمند برخوردار سعادتمند قره باصره دولت و اقبال غره ناصیه عظمت
و اجلال دره التاج فرخی و فیروزمندی واسطه العقد سعادتمندی و حق پسندی صاحب السداد
و الرشاد شاهزاده مراد بعواطف روز افزون شاهنشاهی و مراحم از حد بیرون ظل
الهی اختصاص یافته بداند شکر ایزد جهان آرای که یورش عرصه دلگشای کشمیر خاطر
خواه بانجام رسید و مخالفان دولت قاهره بجزای خود رسیدند و آن گلستان همیشه
بهار از خس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شد که از آغاز او رنگ آرائی همیشه
و عنفوان تخت نشینی و معدلت پژوهی ما هوشمندان آگاه دل اند که

بقلاوزی بخت بیدار پی تواند برد که حضرت داور جان بخش جهان آفرین چگونه مرحمتهای بزرگ و لطفهای سترگ
که در حوصله روزگار در نیاید بجا عنایت فرموده و میفرماید و از جلائل عنایات الهی و جزائل عطایای نامتناهی
که درین یورش نسبت باین نیازمند درگاه الهی بظهور آمد شکر آن بکدام زبان گفته آید که شمه از آن در وسعت آباد
دل نگنجد و هرگاه چنین باشد اندکی از بسیار آن در دفتر گنجایش داشته باشد لیکن سمیت سنجیده و روش
پسندیده که بزرگان خدا اندکی از عطایای الهی برای مخلصان درگاه و هواخواهان دولتخواه میگویند تا
بقدر خود شکرانه این مواهب ادا نمایند و ثانیا چراغی در راه تاریک سرگردان بادیه ضلالت افروخته
عقیدت و اخلاص رهبری فرمایند و از انجمله آنکه در دوازدهم ماه امرداد الهی سنه [illegible]
[illegible] باد و باران بود بنحویکه کهن سالان ولایت پنجاب کمتر ازین قسم باران درین حدود نشان میدادند
التفاتی تابی و الهام یزدانی عزیمت کشمیر بخاطر جهان کشای افتاده نهضت فرمودیم با وجود آنکه
دولت را عرضی بود آنها که مزید عنایت و التفات اختصاص و اشتهار نسبت [illegible] بارگاه اعلی خاقانی
[illegible] سخن سرایان مزاجدان بعرض رسانند ناملایمی هوا و افزونی باران بهمه عرض رسانیدند چون
این کار [illegible] یزد جهان آرا بود بسامع قبول نیفتاد و بتاریخ مذکور توجه فرمودیم و از بدائع [illegible]
روز دولت فیروز که رایات اقبال از لاهور نهضت فرمود همان تاریخ گل بخت برگشته [illegible]
قرابت میرزا یوسف خان بعضی از اوباش کشمیر اتفاق نموده [illegible] فتنه و فساد [illegible]
عظیمه آنکه در همان روز که با کشتی نشسته از دریای لاهور عبور فرمودیم [illegible]
با هتمام مجلس معلی ناگهان [illegible] شد که این بیت از کیست [illegible] کدام گل بغنچه گفته شده است

کلاه خسروی و تاج شاهی ❊ بهر کل کی رسد حاشا و کلا ❊

رایات اقبال چند منزل [illegible]
آن گل [illegible] دانسته شد که مشیت ایزدی درین برآمدن هست که سزای آن بدکردار [illegible]
بجا آورده شود درین کار اهتمام [illegible] مخلصان [illegible] اخلاص [illegible]
و از امور عجیبه آنکه درین هنگام که خبر شورش کشمیر و همراهی آن بدسگالان [illegible]
بزبان ما آورده است که او را از همان لشکر [illegible] وقت [illegible] یافته [illegible]
آنکه فرموده بودیم که ظهور این توفیق شایسته و برآمدن [illegible]
بقدر [illegible] [illegible] ❊ [illegible]

مکرر فرموده‌ایم همینکه سهیل یمانی طلوع نماید آن کم اصل استرایش داده خواهد شد ما در او چون از اولیاست
در اصل خطائی رفته است که چنین با بیتگیها سر میزند نزدیک آمدن این ستارهٔ اقبال یعنی ترکمانان
حقیقت کیش که هم از آن گروه بودند و وحشت آن مخذول از بار گران سر کل بعیر او نجات داد و نیز از عطیات
الهی آنکه چنان بر زبان داده بودیم که از آغاز فساد تا انجام عدم رفتن او کمتر از دو ماه و زیاده از چهل روز نخواهد
کشید چون اهل محاسبه حساب کردند پنجاه و یک روز مدت فتنهٔ او کشید چه در دوازدهم مرداد الهی شنبه هفت روز
آغاز بدولتی او بود و در سه شنبه دویم شهریور زبان فرو رفتن او بتها و به نیستی است چون کشمیر مستقر رایات دولت
گشت آغاز اشتداد زمستان بود قریب یکماه برای آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع شد در این اثنا
بر زبان الهام ترجمان میگذشت که چه خوش باشد که در هنگام نهضت بجانب هندوستان چون عساکر گردون
مآثر از پگلی بگذرد در آن وقت برف بارد تا هندوستانیان که در خدمت عسکر اقبال اند و بارید برف ندیده‌اند
محظوظ و مسرور گردند و هم آسیبی از کثرت برودت بآن گرمسیریان نرسد چه گذشت پگلی جائیست که هم رو
بکشمیر دارد و هم جانب هندوستان بنازم لطف پروردگار خود را که چگونه عنایتها میکند همان زمان که بدولت
کر بعد از یکماه از این سخن از پگلی گذشته بودیم که در اثنا راه برف باریدن گرفت و در آن روز دو سه دفعه برف بارید
و سر بینائی اهل نخوت شده هم اسم سپاهی خدا را چگونه توانم ادا کرد و بعد از مود چندین الطاف الهی بدرقهٔ اقبال
ایزدی نوزدهم دی ماه الهی بلاهور نزول اجلال واقع شد چون مهمات انجمید و بعنایت الهی انجام یافته بخاطر اقدس
چنان میرسد که چون کافهٔ خلائق هندوستان که خوکرده دیدار نور بخش ما بوده مدتی است که محروم اند برای خوشنودی
آنها پیشتر از نوروز عالم افروز که دو ماه و چیزی زیاده بود بتوفیق ایزدی متوجه هندوستان شویم و گاهی بخاطر
الهام پرور چنان میرسد که بعد از فراغ جشن نوروز اندیشهٔ ممالک گشا از کمون بطون بمنصهٔ ظهور آید که لشکر از این
عظمی بجا آورده مسرت پیرای خاطر گردد **منشور حضرت شاهنشاهی بخانخانان سپه سالار**
ولد محمد بیرم خان و واقعهٔ راجه بیربر عضد خلافت فرمانروائی اعتضاد سلطنت کشورکشائی
فیض ختام شجاعت و بختیاری آب گوهر حقیقت سجابنپاری سیف مسلول ایزدی شاهنشاهی فتح مقتول
معرکه دشمن کاهی طراز آستین ابهت و اجلال گوهر سریر دولت و اقبال مخزن اسرار خلیفهٔ خداوند مجمع اطوار
خداوندی و هواخواهی مقدمة الجیش معارک جهانستانی تقدمة الجیش محافل کام بخشی و کامرانی
مونس صدر آرای حضور محرم خاص الخاص سرائر سرور رفیق طریق دار الملک دانائی

حریف رحیق بیت المعمور دلگشای خلوت الصدق اعاظم و اعالی و واسطة العقد مفاخر و معالی مطرح انظار
عنایات مورد اعطاف قدسی سرایت قدوة خواتین بلند مکان عمدهٔ مریدان سعادت نشان باوفادار
فرزند برخوردار مبارز الدین خانخانان سپه سالار بشمول شرایف عواطف سلطانی و وفور جلایل مراحم
جهانبانی عز افتخار و شرف استظهار یافته بداند که درین ایام عیش و نشاط و هنگام جشن و انبساط که اسباب
خرمی آماده و ابواب بیغمی گشاده از هر طرف نوید فتح و نصرت بگوش الهام نیوش میرسید بحسب تقدیر چشم
زخمی بلشکر فیروزی اثر که بجهت تسخیر ولایت سواد بجور تعین شده بود رسید با وجود آنکه تمام ولایت کوه
در حوزهٔ تصرف اولیای دولت در آمده بود افاغنهٔ ملاعنه که در خلال جبال مختفی و متواری بودند و در رو
لشکر بی ملاحظهٔ حزم و تدبیر تعاقب میکنند و اکثر آن مخذولان را بقتل و نهب رسانیده متوجه [illegible] میشوند
چون امری از پردهٔ غیب ظاهر شدنی بود زمام اختیار از دست ایالان لشکر رفته در شعاب صعاب [illegible]
گران بار روان میشوند و توزک از انتظام می افتد و از اطراف کتل آن نا عاقبت اندیشان بیکدیگر دست و پا از
[illegible] مردم اسیر شده راه [illegible] از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمدهٔ مهربانان زبدهٔ
مصاحبان مسند صاحب خطهٔ عالی عنوان مثال همتای نقاوهٔ مقربان درگاه خلاصهٔ دودمان هواخواه
انجمن آرای حریم پادشاهی باریک بین دقایق آگاهی همدم دلگشای مجلس خاص محرم خلوتسرای وفا و اخلاص
رنگ آمیز رموز عشق و محبت [illegible] حدائق خلوص صدق و عقیدت طالب بقرار راه حقیقت طلبی حق جو
عاشق اطوار حق گزاری حق گوئی نقشبند طراز معنی آفرینی نکته بند بساط همزبانی و همنشینی دقیقه یاب اسرار
سلطانی رمز شناس عالم مراجدانی گره گشای خاطر مشکل پسند صیقل نمای آیینهٔ ضمیر آسمان پیوند سر حلقهٔ دایرهٔ
نکته سازان سر دفتر انجمن سخن پردازان جلیس مجلس انس امین خلوت قدس مصاحب دانشور راجه بیربر که خود را در
درباخته بود و پیش از فدا شدن در راه اخلاص فدا ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال بی تعلقی داشت و با گرفتاری
ظاهری سرانجام آزادگی میگذاشت ناگهان ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی رخت اقامت بربست و قالب
عنصری او در هم شکست و مسلکی که همه را ناگزیر است اختیار نمود و بجلباب اختفا و نقاب عدم مختفی و محتجب گردید ازین
واقعهٔ جان فرسا و حادثهٔ اندوه افزای عیش محفل سپهر مشاکل منغص و مکدر شد و خاطر دریا مقاطر غبار آلود
گردید اگرچه معراج گرم روان شاهراه وفا و وفاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نثاری و جان سپاری نمایند
لیکن چشم داشت آن بود که در خدمات بلند و ترددات ارجمند از معنی بظهور رسد از حدوث این حقیقت مصیبت

اتفاقی ملالت تمام روی داد اقسام حزن و اندوه پیرامون خاطر مقدس گشت افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه دردآلود است و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرابیست تشنه فریب و منزلیست پر فراز و نشیب این بزم را در پی خماریست و عاقبت این سودا را در سر بخاری بواسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی مردم بیگانه باشد نگذاشت که خود متوجه شده نعش او را به چشم صورت میدیدیم و آن عطوفت و مهربانی ها که ما را با وجود ظاهر میبود هم تا ارباب ظاهر را حالت عنایت و التفات ما ظاهر میشد که تا کسی که در راه ما با خلاص و عقیدت رفته ما او را چه قدر میخواهیم اگرچه بدیده بصیرت این منظور شده خاطر نشان ارباب معنی شده است اما چون بعوام کار داریم این گره در دل ما بند بیت کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست ✤ کدام دیده کزین حادثه جگرگون نیست ✤ این تودهٔ خاک گذشتنی و گذاشتنی است و این تیره مغاک پر کردنی و انباشتنی پیوند همه بریدنی و خونابها کشیدنی اگرچه همیشه خیال آن مسافر راه عدم در پیش نظر والا حاضر است و بدایع شمائل آن مجاور عالم قدم بحضور اقدس ظاهر و از شکستن کالبد خاکی و پنهان شدن شخص سیمابی معلوم که در نظر دوربین خرد حقیقت گزین چه تفاوت خواهد بود اما نظر بعالم بشریت که اقتضای ترکیب عناصر و موالید است از جدائی عالم عدیم المثال آثار تالم و تحسر عظیم در شهرستان باطن راه یافته که عبارت در تعبیر و تفسیر آن جال کوتاه است و اشارت نیز بمقصد کوتاهی عذر خواه لیکن بدیدهٔ سیرت باصره بصیرت مشهود است که آنچه در کتم عدم موجود می آید و از بلا وجود باز بعدم میرود بارادهٔ متکفل نظام کل است خموشیدن از خروشیدن است و آرمیدن از جوشیدن بیفوت بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم بتقدیر ازلی مسلک قویم و منهج مستقیم نیست باید که ارکان السلطنت نیز راه مصابرت پیش گرفته از ارادهٔ خود گذشته بارادهٔ الهی سازد و بقیهٔ انفاس نفیسه در مرضیات واجب تعالی نماید و لمحهٔ بی فکر حق شناسی و ذکر حق جوئی نباشد خود میدانند جمعی که از قید تقلید نجات یافته بسر منزل تحقیق پی می برند و بر زبانی کمیاب عزیز الوجود اند فرض وقت آنکه با دای وظایف شکر این عطیهٔ عظمی که از مشرب عذب تحقیق بهرهٔ وافی وارد اشتغال نموده وجود با جود را به عنایت کبری شمرده خیال کند که در آن زمان که آن پیشرو قافله فنا محمل اقامت ازین سرای عنا بر بندد آن یار وفادار قدوهٔ محرمان راز بوده است و او را در آن وقت از جلایل غنایم خدا میدانستم الحال خود ملاحظه نمایند که غنیمت بودن او در چه درجه خواهد بود حق سبحانه تعالی او را در سایهٔ دولت ابد پیوند ما برخوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامگار و بالجمله بعد از سنوح این نایبه

عزیمه بجهت تدارک و تلافی عمدة الملک راجه تودرمل با جنود ملایک نمود تعیین فرمودیم که مشار الیه از روی
کمال تدبر و تهور در اندک فرصتی تنبیه بر اصل نموده آنملک را در حوزه تسخیر در آورد و المنة لله که خاطر از
مهام این حدود بالکل فارغ شد انشاء الله تعالی درین نزدیکی دار الخلافة العالیه مخیم سرادقات اقبال
خواهد شد در بیولا که خاطر اشرف متوزع شده عرضداشت آن رکن السلطنت رسید چون از مطاوی آن
شمائم ارادت صفا فائح و از فحاوی آن نسائم عبودیت و وفا لائح بود فی الجمله باعث انطفای نایره ضمیر انور
شد آنچه در باب تسخیر دکن بخاطر آورده بتفصیل نوشته بود بوضوح پیوست همه بشرف تحسین و استحسان رسید از وفور
دانش و کمال شجاعت او عنقریب است که خاطر از صوبه گجرات بطوریکه نوشته بود جمع نموده تسخیر دکن بار
وجوه نماید با سریع اوقات تمام فیلان و نفائس آنملک را خود بنظر اشرف اقدس گذراند و آرزوی که بخاطر او
برآید و آنکه در باب استعفای جرائم گهنگار و استدعای فرمان عنایت نشان بنام او و جگتات شاهم خان بخیر بنظر
مستولی نوشته بود بدرجه تلقی مستلقی گردید مناشیر عالیه مطابق استدعای صدور یافت و تفنگیه محالیکه بجهت
گهنگار تعیین خواهد نمود فراخور خدمتگاری و صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان میرزا خان و جام بیگ و گهنگار
خیال نموده است اگر خود ها می آمدند اولی و انسب و بهر حال آنچه مقتضای حال باشد بعمل آرد و آنکه در باب
فرستادن فیلبانان اعتمادی التماس نموده بود بمسامع قبول رسید آنکه در روانه فرستادن شیخ ابراهیم بصوبه
گجرات استدعا نموده بود معلوم آن عمدة اعتضاد الملک است که در وقتی که ماید ولت و اقبال بدار الخلافة العالیه
نزول اجلال داریم بجهت مهمات زمینداران آن حوالی بار رجوع می شود و از رفتن او بآن حدود در آن قدر
فائده که این خدمات معطل بماند نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هرگاه آن اعتماد الخلافة متوجه
فتح دکن شود ایشان را کجا نگاهدارد یا بملازمت فرستد نسبت او و فرزندان دلبندان این دودمان معلی همچنان
نیست که اگر بخدمات حضور مشرف نباشند یک لمحه از پیش نظر دور مانند بی تکلف خاطر اشرف آن میخواهد
او و فرزندان او همیشه در پیش نظر ما باشند گوش بر اخبار نهضت رایات نصرت آیات داشته باشند اگر درین زودی
معاودت بمستقر سریر خلافت واقع شود احسن شقوق آنست که فرزندان بخدمت فرستند اگر معلوم شود که چندگاه
بسیر و شکار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت میان است در گجرات و هر جا که خاطر جمع توان داشت در آنجا
نگاه داشته متوجه خدمات شود منشور حضرت شاهنشاهی به خانخانان سپه‌سالار اعتضاد الملک
العظمی اعتماد الخلافة الکبری رکن السلطنة القاهره عضد الدولة الباهره ذی الخصال الرضیة والشمائل المرضیة

قدوهٔ خواقین رفیع مقدار مبارز الدین خانخانان سپه سالار مشمول عواطف شاهنشاهی و فور مراحم ظاهر
مبتهج و ممتاز بوده بدانند که درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام که اواخر حوت و اوائل بهارست زمان
اعتدال لیل و نهار خاطر فیض ماثر را مورد صنوف مسرات تازه و مصدر انواع لطایف بی اندازه مهیا
طراوت و نزهت آب و هوا باعتدال رسیده و ابتسام و اهتزاز بهارستان نشو و نما کمال پیوسته کوس
نوروزی سلطنت عالم آرائی و جهان افروزی در گنبد دوار انداخته آفتاب عالمتاب فیض رسان مزاج عناصر
موالید گشته جنبش صبا جابجائی رسیده را سلسله جنبان شوق آمده طراوت هوا تازگی بخش لبهای ارباب
ذوق شده صبا و بهاری روح نباتی در قالب حیات نوباوه های عالم آب و گل دمیده و ابر آذری لغو ریگان
بهار را از گرد راه شسته و شو داده صدای آب هزار معنی آبدار بگوش هوش آشنایان یادل رسانیده آسمان را
با زمینیان انظار رحمت و آثار تربیت تجدید یافته آبای علوی با امهات سفلی اشتیاق و انتظام تازه گرفته
اجسام ارضی با اجرام سماوی ارتباط والتیام جدید پذیرفته بیت هزار نقش فریبنده میکند ابداع
نامیه کارخانهٔ تکوین ۞ زبان سبزهٔ نورس بصومعه داران حلقهٔ ذرق و ریا زبان حال خطاب میکند قطعه
بشگفت گل تو پژمرده هنوز ۞ شد باده روان تو پای فشرده هنوز ۞ از تابش آفتاب در سینه کوه ۞ صد چشمه
بجوشید و تو افسرده هنوز ۞ لب بگشاده خندان گلشن بغفلت گذران اویهٔ تعب عنابلسان و قطاین ترانه
موزون بیرون داده قطعه خرشید که جنبش گل مقصود دهد ۞ از شاخ طرب میوهٔ بهبود دهد ۞ در میوهٔ نگارگین
که چون اعصائش ۞ حلوای تر از آتش بیدود دهد ۞ مشهود و محسوس اربابِ دانش و بینش است که در وقت
که هنگام سیلان نیر اعظم نسبت بنقطه اعتدال ربیعی مقدسان عالم بالا را با عبار آلودگان خطهٔ خاک چه قدر
نظر رافت و رحمت زیاده میگردد و متضرعان درگاه صمدیت را کدام سجده نیاز که در ادای شکر این مواهب
گوناگون قبول افتد و کدام سجدهٔ خضوع که در مواقف کبریا بشرف اصغا رسد بیت نه تنها سجده سر
دمبدم باید که هر موی تنم در سجده خم باد ۞ درچنین فصل خوش روزگار آسوده دوش که دماغ عالمیان
از روایح معدلت پادشاهانه معطر و مشام جهانیان از فوایح عدالت خسروانه معنبرست و اسباب
خرمی آماده و ابواب بی غمی برروی دولت باکشاده زمانه هر دم مژدهٔ فتحی بگوش بشارت نیوش
میرساند و سپهر از روی مهر هر ساعت نوید نصرتی بمسامع مجامع جهانیان می افگند ایلچی
سلطنت پناه عبدالله خان بدرگاه آسمان جاه رسید و اقسام نفایس و هدایا و تحف

تحفه نظر اشرف گذرانید و ارسال انواع کبوتران دیوان بیگی و نسل و نژاد کبوتران سلطان حسین میرزای
اسباب یگانگی و یکجهتی ساخت الحق که مشاهده کبوتران پری پرواز و آمدن جوانان عشقباز باعث سرور
خاطر اشرف شد خصوصا جیب کبوتر خیل عشقبازان ما وراء النهر بلکه سر دفتر سر پروازان در عشقبازی
که پیش از آنکه زرده ببیضه با سفیده پیوند دهد میباید که این کبوتر چندین چرخ قبل از آنکه مربی طبیعت حیوانی
در بیضه بی مددگاری وزن قالب کبوتر در آرد میداند که پروازش تا کجاست جالینوسی است
کبوتر و افلاطونیست ادراک بنر نسبهای شاخ در شاخ کبوتران بیشتر از آن میداند که نقیب خان انساب
طوایف انام را و بعقل علی چه نسبت توان کرد که در فن خود بو علی است عبد الله خان از اندجان
آن حدود طلب نموده بالکل کبوتران دیوان بیگی و غیره مصحوب میر قریش فرستاده معلوم
که در ما وراء النهر دیگر کبوتران مانده باشند و همه بسلامت رسیدند تعریف و توصیف آنها از آن
دور ترست که حمامه خامه بهوای آن بال و پر گشاید و طاوس نگارین زبان در فضای آن جلوه در آید
هر یک پیکری بجلوه نازه رست چون مرغ شوق در پرواز ٭ گرم خو همچو مغز بریانان ٭ دوربین همچو عقل
دانایان ٭ ره نوردان آسمان زمین ٭ دانه چینیان خوشه پروین ٭ همه گرم بلند پروازی ٭ از فلک
گوی برده در بازی ٭ تا مرغان دلی اینجه از آشیانه هوش در طیرانند مثل این کبوتران از کبوتر خانه هیچ
عشقبازی نپریده و کبوتران نامی روزگار در هوای برابری این کبوتران چرخ کنان معلق زنان تا
[illegible] نمیتوانند شود اگرچه آن یار وفادار بحسب ظاهری از شرف مجالست دولت خدمت مهجور و محروم است
اما همیشه در همه حال تخصیص زمان فرح و انبساط منظور نظر خورشید مآثر بوده یاد آن کن سلطنت پیش نظر
و در روزیکه کبوتران مذکور از نظر اشرف میگذشت خاطر ملکوت ناظر از مشاهده آنها منبسط و فرحناک شده
بود آن اعتضاد الممالک العظمی و همزبانیهای او در این کار بسیار یاد میفرمودیم در خلال این خیال توهمی در خاطر
پری نژادان برگ سهاد مذکور رسیده بزبان بی زبانی التماس گزارش پیغامهای خود نمودند اینجا بالملتمس ایشان
رقم زده کلک جواهر سلک میشود که جمیع سر ازان کبوتر خیل سلامها و پیغامها میرسانند بیت هر که منظور
شد سلیمان است ٭ چون نداند زبان مرغان را ٭ خصوصا آن پیر سال جوان عمل یعنی پرنگار پرکار بی بدل سلامی
کردها ای ارباب عشق را بچرخ آرد بآن رسیده خاطر آن آسوده دل را در حرکات بازی آورده میرساند و ابلاغ
مینماید که چون قافله دولت و اقبال بمقتضای خلوص عقیدت و صفای طویت بوسیله دعاهای سحری حرم بر احوال ما

معروضه بمساعدت تاییدات آسمانی بدرگاه گیتی پناه جهانبانی که خدا اساس و قدرشناس است سانحه
غلغلهٔ شوق هوائی در کاخ دماغ این آرزومند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی اندازه مرحمت فرموده
است ملتمس از هواخواهان درگاه و دولتخواهان بارگاه خصوصاً از آن عشق اندیش خداکیش که از عمدهٔ مریدان
و زبدهٔ معتقدان این بارگاه عالم پناه است آنست که بر فرمایاحسن طلبی در باب منتسبان خاندان با تمکین و بی‌تنگ
تفرقه در جمعیت قبیلهٔ جمیلهٔ ما نا انداز که منتهای آرزوی جماعت ما آنست که بتوفیق خدا در ملازمت حضرت
ظل ابزدی باظهار شرائف لطائف و ابراز انواع هنر و اصناف شعبده تدارک و تلافی عمر گذشته و تمام
دیگر سلالهٔ خاندان لطافت و نقاوهٔ دودمان دولت رافع ملال و اندوهی یعنی پیر صورت جوان سیرت گوهر
که دختر سواسطهٔ مشهور فی الاکناف و الاطراف المستغنی عن الاوصاف سرسبز سبت سلام عشق القیام میرساند
و میگوید که بعد از آرزوی بسیار و درازی روزگار بسعادت آستان بوسی مستسعد شده زلیخا وار هوای جوانی
در سر افتاده است میخواهد که با فرزندان و ابنا و عشایر در ملازمت بوده خدمات پسندیده که موجب انشراح خاطر
و ارتیاح باطن و ظاهر گردد بظهور آرد اگرچه عمری بشوقی نام برآورده بود اما الحمد لله شد که آخر بعاشقی این چنین معشوق
سرفراز گشت چشم دیده است از سائر عاشقان و طالبان درگاه خصوصاً از آن پیشوای ارباب طلب آنست که سر ارادت
در دامن صبوری پیچیده اجازت هوا و هوس که در مجلس نشاط و انبساط ما خلل پذیر باشد ندهد چنان بهتر که بسوز
هجران بسازد و با ختلال احوال وصال بازدارد و دیگر سرخیل نامور یعنی کلته پر اگرچه نام ماوراءالنهر پایه دارد
اما خراسانی نژاد است و سرخیل کبوتران معتبر کم پر است اگرچه بنام کم پر است اما سرفراز بلندپرواز است
زبان حال و با این بیت مترنم است **بیت** هر که سبکبار سبک خیزتر * مرغ سبک پر به پر تیزتر
و سرنامداران مشعل کلان که در بالاروی از شعله کم نیست و بشوق آستانه بوسی سرگرم است و آن
بسیر ست مردم یعنی سیه چشم مگرد و در دل عشقبازان است که در پی اوست و آن لعبتی پرنگار یعنی ماده گنارهٔ دار
که زرده پا کیش یادآور خلخال لیلی میدهد زنجیر جنون در پای عشقبازان می اندازد و سائر کبوتران نامدار
خوش سخن نیک رفتار که باصالت نسب و شرافت حسب اتصاف دارند برخی از آنها با پرنگار اتفاق
دارند و طائفهٔ با سبز کبهی متفق اند بالجمله چون هر یک بزبان حال کبوتران فارغ البال است تمام
این کهنه سالان نورسیده بهزار زبان توقع از انصاف آن اعتضاد الممالک چنان
دارند که ما را میکه با ابنا و عشائر و تمام قبائل خود در پیرانه سر بآستان ملایک آشیان

که بام دولت و کاخ رفعت باهت مشرف شدیم تا هنرهای خود نمائیم و شنو شما را در پرواز بنیاریم جمعیت ما را
متفرق بشمارند و بر چدین بار ابیات انعش کنند و قبایل کبوتران تمام استدعا مینمایند که اگر کسی به نیت حج میرفته
باشد است هکذا بار اکبوتران حرم که بر گرد کعبه شریفه پرواز دارند نرسید دیگر چون اعتماد الخلافت اصفهان
وزیراست باید که درین باب بکمال اهتمام تقدیم رساند که انشاء الله سبحانه ما در صورت کبوتران حج باب در
خواهد شد و حصه آن مهمان مخ از جوابهای نرسیده عنایت خواهیم فرمود و اگر در آن باب تاخیری نماید از انجران اعتضاد
السلطنت در باب مخ دخیال کرده باشد از آن کمتر باد و جمعیت خواهیم فرمود منشور حضرت شاهنشاهی بحکیم
همام در واقعه جالینوس الزمان حکیم ابو الفتح گیلانی برادر او حکمت ماب فطانت ماب حق
شناس حقیقت اساس واقف مواقف معارف معانی سالک مسالک دینی و کاردان پرده کشای عقده حکمت
الهی نکته دان رموز سفیدی و سیاهی انیس مجلس خاص جلیس نهانخانه اخلاص نقاوه افاضل انام سلاله اکابر کرام
جالینوس الزمان حکیم همام بجلایل توجهات ظل الهی و شرایف تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بداند که در
که نهضت رایات آسمان سای جولان مواکب مین بهای بسیر و شکار و گلگشت ولایت دلپذیر کشمیر که از عطیات
مجدده حضرت صمدیت است باین نیاز مند درگاه کبریا شده بود بغرض آنکه دران گلستان همیشه بهار که همه
قدرت خداست لغتی چند بحضور باطن بسر آورد و صبحی چند جبین نیاز بسجود معبود حقیقی دران سرزمین بگذارم دانسته
بسند که در زمان خوبیهای آن ولایت که از گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون مملو و مشحون بود با دشاهزاده
کامگار بر خوردار و خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شوامخ جبال که طیور با وجود بال و پر ازان جا عبور
توانند کرد توجه اشرف تصمیم یافت حکم فرمودیم که چند هزار سنگ تراشان کوه کن و خار افگنان
فرهاد فن سبکید و منزل پیش پیش میرفتند و در تنگنای کوه و کمر راهها پهنا در میساختند قریب یکهزار
کوه تمثیل بفراغ بال و وسعت حال گذشت دیگر خیل و حشم و سرادقات و خیم از دار الخلافت لاهور
تا قریب نیلاب جابجا در شهر گذاشته بودیم چون خاطر اشرف از التذاذ روحانی و جسمانی و سیر
و سلوک عشرت و کامرانی حظ وافر برداشت عنان تکران عزیمت براه کابلی و دستور منعطف شد که سایه
فلک پایه خود بر مفارق ساکنان دیار کابل اندازیم و روزی چند بسیر و شکار آن حدود پردازیم از انجا
که باده عیش این خمخانه را بنجو بنانه غم آمیخته اند و بنای بقای نگارخانه بنیه انسانی را بآب و گل
فنا انگیخته در چنین وقتی ناگاه غریب واقعه جانگاه روی نموده که همه عیش را منغص نموده

و عشر بهار ابلغ گردانید شرحش آنکه مواکب عالی در حوالی دهتور و باحسن احوال رسیده بود که بتاریخ روز مرداد
هفتم شهریور ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب پنجشنبه نوزدهم شهر شوال سنه نهصد و نود و هفت بحسب
سرنوشت ازلی حکیم نامی مخلص گرامی قدوهٔ محرمان اسرار زبدهٔ همنفسان حقیقت گزار دقیقه شناس حقیقت
معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نمکریز مجلس انس ساقی بزمگاه قدس طالب دوام آگاهی صحو صفای
پادشاهی بیدار دل شبستان صحو هوشیار مغز انجمن سرا مستشار دولت ابد مقرون مؤتمن سلطنت روز افزون مقرب
الحضرت السلطانیه حکیم ابوالفتح گیلانی ازین سرای فانی و تنگنای ظلمانی بمرض اسهال ارتحال نمود حسرت فراوان
از فراق صوری خود در دل قدس گزین انداشت هر چند هیکل عنصری و قالب خاکی او از نظر غائب شده اما شمایل
روحانی و لطائف انس خجسته ترین صورتی همواره پیش دید خاطر حاضر است باریک بینان عالم قدس مردن نشاء
فانی را زادن عالم باقی گفته اند و بحق حقیقت نمای جوهر نفس الامر شده اند و پیداست که ارواح پاک اگر ازین
ظلمت خانهٔ خاک چه تفاوت واقع بغیر از تغییر منزلی و تبدیل مکانی بیش نیست و نظر بعالم اسباب هم غایت
امید حقیقت شناسان نهایت آرزوی خاکیشان همین است که در قدم قبلهٔ دین و دنیای خود جانسپاری کنند
آن بر وجه اتم وقوع یافت که بحضور اقدس ما وصیت نمود و سپارش آن حکمت مآب کرده و تا نفس واپسین
هشیار بود و حیات مستعار را با آگاه دلی و خبرداری در قدم ما سپرد باید که آن هوشمند سعادتمند از استماع این
واقعه جزع و فزع که از عادات عوام الناس و داب لعبتگان عالم صورت و لباس است ننماید و نظر مستقیم بلند
داشته وقوع آن از تقدیرات خداوندی پنداشته رضا بقضا دهد که همه را همین راه در پیش است و تحقیق هر
کاری وابسته بهنگام خویش و ما نیز آن غفران پناه را بشما بخشیده ایم اکنون استدعای طول حیات از حضرت
واهب العطایا بر همه چیز تقدیم نماید و از اعاظم متاعب شدائد مصائب آنکه پیش ازین قضیه بیک هفته یازده روز
یعنی بیست و چهارم مرداد ماه الهی مطابق سه شنبه سیوم شوال افادت و افاضت پناه معارف و حقایق دستگاه علامه
الزمانی و فهامة الدورانی تذکرهٔ اعاظم حکماء مشائین تبصرهٔ اکابر قدمای متبحرین مجموعهٔ جامعهٔ شرائف انسانی
فهرست جرائد جلائل ملکات نفسانی مورد بدائع ذو فنونی مظهر کمالات افلاطونی کشاف معاقد علوم نقاوهٔ آل
محسوس و مفهوم عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بهمان صوب ازین ظلمتکدهٔ فنا رحلت نموده و این تحسر تا ازدل
همچنان تازه بود که واقعهٔ حکیم مغفور مذکور پیش آمد چنانچه آن حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیش دید خاطر قدس
مناظر مشیت ازلی و مظاهر ارادت لم یزلی است در مقام ارتضا و اصطبار بر آمد آن حکمت مآب

که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تبعیت اقدس نماید و خاطر اشرف را متوجه نظام احوال خود داند که درین نزدیکی عرصه کابل مخیم سرادقات جاه و جلال خواهد شد چون بشرف استلام عتبه عرش مقام مشرف گردد بانواع تلطفات شاهنشاهی و تفقدات پادشاهی امتیاز خواهد یافت بیست و هشتم شوال سنه نهصد و نود و هفت بر کنار سند ساگر نزدیک اتک بنارس نگارش یافت

فرمان حضرت شاهنشاهی باعظم خان کوکلتاش خان ولد شمس الدین محمد خان

در هنگامی که خاطر اقدس منتظر آن بود که نزد در این اوقات خوشترین ساعات آمده احراز دولت ملازمت ما که اکسیر سعادت است نماید و مشمول اقسام عواطف شاهنشاهی و مورد انواع تفقدات خاقانی گردد خبر رسید که او متوجه زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا شده است و اهل و عیال و فرزندان خود را در دریای خونخوار همراه برده است باعث تعجبها شده که مثل او بنده با اخلاص و مستحسن الخدمت چندین حقوق ما را منظور نداشته بی رخصت ما چگونه متوجه این مطلب میشود و مثل او عاقلی بی رضامندی والده شریفه خود که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیما طاعات چنین را بی استرضای او کاری نکرده اند و عبادات و عادات را مثمر ثواب ندانسته اند او که طلبگار ثواب شده با چنین بی رضاییها چه بخاطر رسانیده است و درین باب چه اندیشه نموده هر چند بنظر التعمق تامل میرود امری که باعث چنین بی راهه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که در جمیع انام نکوهیده ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از دوربینان بارگاه عزت نمیرسد آری اراده این مطلب کرده که ملتمس او قبول نفرمودیم فی الواقع اگر شوق آن مکان مقدس دامنگیر همت شده بود بایستی رخصت طلبید تا مشقت و اختیار چندین اخطار این راه دراز منتج گشتی که مثوبات اخروی را آماده شدی چه بخاطر او رسید که در مسلک بی رضایی والده خود رفته اسباب خسران دنیا و آخرت سرانجام داده و مسید هر سهها که مغلوب واهمه خویش گشته خیالات باطل بخود راه داده بی مشورت خرد دوربین خود که در زمان تسلط واهمه معزول بوده در کنج خمول میباشد مرتکب چنین امری که عقلا و نقلا مستحسن نیست شده است و اگر بارقه جذبه الهی در رسیده بود و تا رخصت حاصل کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل و عیال خویش و فرزندان را همراه نمی برد و عرضداشت میکرد که مرا شوق دامنگیر شده بود و فرصت یاری استمداد از همت علیای شما نموده متوجه شدم و اهل و عیال فرزندان خود را در کنف عاطفت کبری شما سپردم

اگر تا آمدن من از سفر مجال جاگیر من بحال دارند که فرزندان قابل اند و میتوانند که در ایام غیبت من سامان و
سرانجام ولایت و مملکت نمایند هر آینه از انجا که او را در درگاه ما اعتباریست و خاطر او را میخواهیم ملتمس او بعز قبول
میرسید و اگر از نشناختگی مدارج علیای عاطفت شاهنشاهی این ابا برین بخود قرار نمیداد بایستی که فرزندان و
اهل و عیال را بدرگاه ما فرستاده معروض داشتی که چون آرزوی طواف آن جای شریف طغیان نموده بود
فرزندان را بملازمت فرستاده درباره هر یکی خود التماس میکرد و برافت کبری ما میگذاشت که این خانه زادانرا
بملازمت فرستادیم هر انچه رای جهان آرای اقتضا فرماید هر کدام را بنوازش خسروانی امتیاز بخشند که هر آینه
صورت مستحسن جلوه داشت چه بلایش آمد و چه در دل گذشت که بدین طریق چیزی را گذاشت و از آنجا که خدمات مستحسن خانه زادان
اینها علی الخصوص جهیچی بخاطر اشرف مرکوز است با وجود چنین اعمال اگر بخاطر آزاری رسد انهم زمانی پیش نیست ما را
بیزاری بهیچ وجه نیست و نمیخواهیم که او آواره دشت غربت گردد و اگر از هزاران عنایت و عاطفت ما یکحصه میداشت
هرگز این اندیشه بخود راه نمیداد و مطعون خاص و عام نمیشد اکنون هم هیچ نرفته است بهیچ چیز مقید نشده
عظمت استلام عتبه عالیه نماید و از آمدن خویش ما را مسرور سازد و جهیچی را که از فرقت او حالتی دارد که
مبادا مرهمی بخاطر آزرده او نهد خود را از وبال نکال صوری نجات بخشد و چون همواره بخاطر اقدس
بود که ایلچی کاردان پیش سلطان روم فرستاده مبانی محبت را استحکام دهد اکنون مصمم شده است که فرستاده
شود متعاقب این منشور والای عاطفت مصحوب یکی یا همراهی همین شخص که این نخل دولت امی برد تعیین فرمائیم
و همگی همت مصروف بر انست که او دریافت ملازمت نماید چه خوش باشد که پیش از رسیدن ایلچی او متوجه آستان بوس
گردد

دستورالعمل حضرت شاهنشاهی بعمالان ممالک محروسه و متصدیان مهمات جمهور

عماد این منشور الادب جلال الهی و دستور العمل کارآگاهی از منبع عاطفت ظل الهی معدن رافت شاهنشاهی
صدور یافته که منتظمان کارآگاه سلطنت و کارپردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند و نوئینان اخلاص سرشت
و امرای عالیقدر و سایر منصبداران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و سایر
کرات فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای خدا را جویان باشند و نیازمند
درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع دران کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشند که آن طرز
درویشان صحرا گزین است و پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نکنند که طریق اهل بازار است بالجمله در میانه
بود و تفریط و میانه روی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست ننهند یعنی نه کثرت گزینند و نه وحدت

و بزرگ گروه‌ها نیز ایزد بیچون را عزیز دارد و به بیداری صبح و شام و نیم‌شب و روز عبادت کند و در هنگام بیکاری
خلق خدا نباشد به مطالعهٔ کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب علم اخلاق که طب روحانی است و خلاصهٔ جمیع علوم است
چون اخلاق ناصری و منجیات و مهلکات احیاء علوم و کیمیای سعادت و مثنوی مولوی روم و کلیله و دمنه مشغولی
کند تا از غایت مراتب بیداری آگاه شده در تسویلات ارباب مکر و خدیعه از جا بیرون نرود که بهترین عبادات
الهی در این نشأ تعلق به انجام مهام خلائق است که دوستی و دشمنی و خویشی و بیگانگی را منظور نداشته بگشاده پیشانی
به تقدیم رساند و به فقیران و مسکینان به تخصیص گوشه‌نشینان و مجردان که در خروج و دخول بسته‌اند به خوان احسان
می‌نشاید به قدر طاقت خیر کند و صحبت گوشه‌نشینان خداجوی سیده التماس همت نماید و تقصیر و زلات
جرائم مردم را به میزان عدالت سنجیده پایهٔ هر یکی را بجای خود دارد و به این میزان انصاف اساس پاداش هر یکی نماید و
به دل دقیقه‌شناس باید که در این گروه کدام تقصیر پوشیدنی و گذاشتنی است و کدام گناه پرسیدنی و بزرگ
و سزا دادنی است که تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است و بسا تقصیر بسیار اغماض کردنی است و متمردان را
به نصیحت و ملامت و بدرشتی و نرمی بر تفاوت مراتب رهنمونی کند و چون کار از نصیحت در گذرد به بستن و زندان
کردن و بریدن و کشادن بر تباین مدارج عمل نماید و در کشتن دلیری نکند و تأمل فراوان به جا آورد مصرعه کشته نتوان سر
کشته پیوند کردن تا تواند آن قابل کشتن را به درگاه فرستد و حقیقت آن را معروض دارد و به هر چه حکم مقدس شرف تقدیم
رساند و اگر یا جواب نگاه داشت آن متمرد یا فرستادن و حبس آدمی باشد در مصلحت و راه بهم گذراند و از پوست
کندن و در ته فیل انداختن و مثال آن که سلاطین کبار کنند احتراز نماید و سزای هر یکی از طبقات مردم درخور حال
او باشد که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است و پست همت را لت سودمندی و هر کسی را که بر عقل و دیانت
او اعتماد باشد رخصت دهد که آنچه ناشایسته بر عهم خود بیند در خلوت بگوید اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد
او را سرزنش نماید که سرزنش سد راه گفتن است و کسی را که ایزد بیچون آن توفیق داده باشد که
حق بگوید عزیز دارد که مردم در گفتن حق به غایت عاجز اند و جمعی که بد ذات و شریر اند میل حق گفتن
ندارند و میخواهند که به همان طور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مند می‌باشد که مبادا در گفتن
من صاحب مسند متهم رنجد و من در بلیه افتم و نیک اندیشی که زبان خود را برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت
احمر دارد و خوشامد دوست نباشد که بسا کار از خوش آمد گویان ناساخته میماند و یکبارگی با ایشان
بد نباشد که ملازم را خوش آمد گفتن هم ضرور است و در پرسیدن دادخواه به نفس خود به قدر وسع

اهتمام نماید بدیوان چیذ از فریاد او * که شاید ز دیوان بود داد او * بجو دادرس فریاد مظلوم را *
برون ساز از انگبین موم را * و اسامی ارباب طلب تشخیص که می آیند نوشته می رسیده باشند تا پیش از مرد
محنت ما انتظار نکشند و پیشدستان خدمت ابا زای خدمت تقدیم و تاخیر نمایند و هر که بدی از کسی نقل کند
در سزای آن شتاب زدگی ننماید و تفحص بکند که سخن ساز مفتری بسیار است و راست گوی نیک اندیش کمیاب
و در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهد و با آهستگی و بردباری کار کند و چندی از آشنایان و ملازمان
خود را که بفزونی خرد و اخلاص ممتاز باشند مختار گرداند که در زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن
باز میدارند از کلمة الحق صمت نورزند و بسیار سوگند خور نباشد که هر بار سوگند خوردن خود را بدروغگوئی
متهم داشتن است و مخاطب را به بدگمانی نسبت دادن و بدشنام دادن عادت نکند که شیوه اجلاف
است و در افزونی زراعت و استمالت رعایا و تقاوی دادن اهتمام نماید که سال بسال امصار و قریات
و قصبات افزون شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت همه آبادان شود و پس از آن
در افزایش جنس کامل کوشش کنند و دستور العمل عامل آنکه جدا جدا نگاه داشته پیش نهاد خاطر حق
گزین خود سازند و بالجمله بجمیع رعایای ریزه ریزه فردا فردا وا رسد و از قرارگاه هیچ اسم و رسم برنگردند
سعی نمایند که سپاهی و غیر آن در خانه مردم بی رضای ایشان فرود نیایند و در کارها بعقل خود اعتماد نکنند
و مشورت با داناتری از خود نمایند و اگر نیابند هم مشورت از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی راه
حق یابند چنانچه گفته اند قطعه گاه باشد که پیر دانشمند * بر نیاید درست تدبیری * گاه باشد که کودک
نادان * بغلط بر هدف زند تیری * و نیز با بسیار کس مشورت ننماید که عقل درست و معامله دانی از خدا
نخواسته است هر بزرگ کار گذراندن میسر شود و مباد آنکه نادان امری مخالفت نمایند و تراهم آن
کار خنده کند و از عقل خود و درست کاران که همیشه کمتر باشند باز دارند و هر کاری که از ملازمان ادا شود
بفرزندان نظر باید و هر چه از فرزندان شود خود متکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن توان
نمود و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و صفح نمودن و اغماض نظر از تقصیرات خوبیست و باکه آدمی
بیگناه و بی تقصیر نیست گاه از تنبیه دلیرتر میشود و گاه بغیرت آوارگی اختیار میکند آدمی باشد که بیک گناه
تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه از او باید گذرانید غرض که کار سیاست نازکترین مهمات سلطنت است
باهستگی و فهمیدگی بتقدیم رسانند و راه های امر مردم خدا ترس و لاوه بسیار و نیک و بد آن را

از انها بپرسد و همواره خبرگیران باشد که پادشاهی و سرداری عبارت از پاسبانی است و نگهبانی خلق
خدا متعرض نشود که خردمند در کار دنیا که فناپذیر است زیان خود نگزیند در معامله دین که پاینده است چگونه
دانسته زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با او است خود با حق سر مخالفت و تعرض ندارد و اگر حق با او نیست و او
نادانسته خلاف آن گزیده است خود بیچاره بیمار نادانی است محل ترحم و اعانت است نه جای تعرض و انکار و
نیکوکاران و خیراندیشان هر گروه را دوستدار باشد و خواب و خورش را از اندازه نگذراند و از مقدار ضرورت
تجاوز نکند تا از پایه حیوانات فراتر شده بمرتبه انسانیت که اختصاص یابد و تا تواند کار روز بشب نیندازد و با مردم
شدید العداوت نباید بود و سینه را زندان کینه نباید نمود اگر از بشریت گرانی بهم رسد زود برطرف سازد
که در نفس الامر فاعل حقیقی ایزد بیچون است این خرخشه‌ها را برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند بیت
از خداوان خلاف دشمن و دوست * که دل هر دو در تصرف اوست * و خنده و هزل کمتر کند و پیوسته
از جاسوسان خبردار باشد و بسخن یک جاسوس اعتماد نکند که راستی و بی طمعی بس کمیاب است پس در هر امری چند جاسوس
و خبرنویس تعیین کند که از یکدیگر خبردار نباشند و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسانند و از ان پی بمقصود برد و جاسوسان
شهرت گزین را معزول ساخته از نظر اندازد و بدذاتان و شریران را بخود راه ندهد اگرچه این جماعت برای
بدکاران دیگر خوب اند اما سررشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در دل خود همیشه متهم دارد که مبادا
در لباس دوستی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشد که بوسیله نزدیکی مردم ستم نکنند و
از چرب زبانان نادرست که در لباس دوستی کار دشمنی میکنند خبردار باشد که فسادها ازین گروه پدید آید
بزرگان را بواسطه افزونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار را فراوان از اطراف و جوانب خود خبرگیران
باشد و راه بعضی را کوتاه ساخته لائق عرض را معروض دارد و در ترویج دانش و کسب کمال اهتمام نماید و هر یک را
استعداد از طبقات مردم ضایع نشود و در تربیت خاندانهای قدیم همت گمارد و از سامان سپاهی و یراق
غافل نباشد و خرج را کمتر از دخل کند که سر انجام معامله در گرو آن است زیرا که گفته اند هر که خرج او زیاده از
دخل باشد او احمق است و هر که خرج او کمتر از دخل باشد او عاقل است و هر که خرج را با دخل برابر سازد نه
عاقل نیست احمق هم نیست طرح اقامت نیندازد و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشد در وعده تخلف
نورزد و درستی تحمل باشد خصوصا با متصدیان اشغال سلطنت همواره در مشق تیراندازی و بندوق اندازی
باشد و سپاهیان را ورزش فرماید و بشکار مشغوف نباشد و بجهت ورزش سپاهگری و نشاط خاطر اگر بشکار تعلق است

گاه گاهی بآن پردازد و یکباره غله را بجنس از رعایا گرفته بنیت گرانی انبار نسازد و نقاره را وقت
طلوع نیر نور بخش عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع از انجاست منواخته باشند و در وقت تحویل نیر
اعظم از برجی ببرجی بندوقچیان و توپچیان آواز اسم و شهنشاه با همه ایام آگاهی یافته تشکرانه بجا آرند یک
کس بر درگاه گذارد که عرایض او را بنظر اشرف می آورده باشد و اگر کوتوال نباشد فصول قانون او را نیک نگاه
داشته در ترویج آن کوشد و در وستا باشد این اندیشه بخود راه ندهد که بکار کوتوال را چون پردازم بلکه عبادت
عظمی دانسته اهتمام نماید بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال هر شهر و قصبه و دیه باتفاق اهل قلم خانها و عمارت
آنرا نویسد و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آورد که چه قسم مردم اند و خانه بخانه ضامن گرفته
با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده و در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد آن بصوابدید او شود و جاسوس
در هر محله قرار دهد که وقایع شبانه روزی آمد و رفت محله را نویسانیده باشد و مقرر سازد که هر گاه دزدی یا بدی یا
افتد یا دیگر امر ناخوش شود همسایه آن در ساعت و معاونت نماید همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند اگر
بضرورت حاضر نشوند گنهگار باشند و بیخبر همسایه و میر محله و خبردار هیچکس مسافرت نگزیند و کسی را در محله نگذارد که
فرود آید و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه او را صاحب خانه بمیر محله بگوید و خبر رسان در دفتر نویساند و هر گاه
شخصی جدا از ان محله آید در ساعت خبر کند و جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سرای علیحده آباد
سازد و میر محله و خبرداران سرای نیز تعیین نماید و پیوسته احوال دخل و خرج هر کدام از دوربینی دریافته
ملاحظه نماید چه هر کس دخل او کمتر است و خرج او بسیار یقین که بی بلایی نیست پیروی نماید که نیکذاتی و خیر اندیشی
از دست ننهد و این کار و ش جا پیرایه انتظام دانند سرمایه اخذ و خبر شناسد و باید که دلالان هر قسم را ضامن گرفته
در بازارها تعیین کند که هر چه خرید و فروخت شود اعلام نموده باشند و مقرر سازد که هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید
جریمانه بدهد و نام مشتری و بایع در روزنامچه نوشته باشد و هر چیز که در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله
و خبردار محله واقع شود دیگر آنکه چند کس محله بمحله و کوچه بکوچه در نواحی شهر بجهت محافظت و چوکی شب تعیین
نماید و سعی کند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نباشد و تحقیق و پیروی دزدان از گره بردار و جیب و غیر آن
بواقعی نماید و اثری از انها نگذارد و هر چه اسباب گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزدانش پیدا سازد و الا از
عهده آن برآید و اموال غائب و متوفی تحقیق نماید اگر وارث باشد بآنها گذارد و اگر نه بامین بسپارد
و شرح آن بدرگاه معلی نویساند تا هرگاه که صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد درین معامله نیز

خیراندیشی و نیکذاتی بکار برد که مبادا که چنانکه در بوم و روم شایع است بظهور آید و نهایت پیروی نماید که اثری از شراب نباشد و خورنده و فروشنده و کشنده آن را باتفاق حاکم آنجایان تنبیه نماید که مردم عبرت گیرند و اگر کسی برای حکمت و هوش افزائی چون دوا بکار برد تعرض احوال او نباید کرد و در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره نمایند و بعد در بیع فروشند و در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نماید عید بزرگ نوروز است که ابتدا آن در روز تحویل نیر نوربخش عالم در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است دیگر عید نوزدهم ماه مذکور که روز شرف آفتاب است و عید دیگر سوم ماه اردی بهشت است عید دیگر ششم ماه خورداد و عید دیگر سیزدهم ماه تیر است عید دیگر هفتم ماه امرداد است عید دیگر چهارم ماه شهریور است عید دیگر شانزدهم ماه مهر است عید دیگر دهم ماه ابان است عید دیگر نهم ماه آذر است و در دی ماه عید است هشتم و پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر دوم ماه بهمن است عید دیگر پنجم ماه اسفندار است و عیدهای متعارف را بدستور میکرده باشد و شب نوروز و شب شرف بطریق شب برات چراغان روشن کنند و در اول شبی که صباح آن عید باشد نقاره نوازند و زن بضرورت به اسپ سوار نشود و گذرهای آب یا برای غسل مردان آب را جدا سازد و برای زنان گذرهای دیگر مقرر گرداند

فرمان حضرت شاهنشاهی بشهباز خان کنبوه

چون پیش نهاد همت اعتدال گزین همت معدلت آئین این نیازمند درگاه بی نیاز ابتدای جلوس اورنگ شاهنشاهی و استظلال سحر والای ظل الهی آنست که جمیع سکنه رعایا و سائر خلایق و برایا که بدائع و ودائع ازلی و شرائف امانت ایزدی اند جل جناب کبریائه در ظلال عدل و افضال آزاده خاطر و آسوده حال بوده در وظائف شکرگزاری خدا که موجب از دیاد نعمت و استدامت سعادت است طب اللسان و عذب البیان باشند المنة لله که روز بروز صورت این معنی از مکامن قوت بمواطن فعل بر حسب دلخواه ظهور نموده و همواره امرای اخلاص منش و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان بر محک قبول اشرف رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه اعتدال سلوک نموده اوادگری میدهند و بیامن خدمات پسندیده منظور نظرات تربیت و ترقی گشته بمدارج عالیه و مراتب سامیه ارتقا می نمایند و چون سعادت عبودیت خدمتگاری و سبقت دولتخواهی و جانسپاری عمدة الملک رکن السلطنة العلیه مؤتمن الدوله المستشار الملک الخاقانیه مقرب الحضرة السلطانیه مورد الاعتماد کامل الاعتقاد مورد العنایه والاحسان نظام الدین

شهباز خان که از اجداد او بسا بلاد قدس پروردهٔ نظرهای خاص الخاص است از مبادی ملازمت تا غایت خدمتی که بدو
تفویض فرمودیم بنوعیکه مرضی خاطر ارفع اشرف بود بتقدیم رسانیده از محض راستی و درستی بسعادت شهاب روز میتاز را
درین ولا بموجب فرط عنایت و کمال التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست اختیار رتق و فتق و قبض و بسط و تمامی کار و بار
ملکی و مالی صوبهٔ مالوه که خلاصهٔ ممالک کشاست از مهام خالصات و مهمات جاگیرداران و زمینداران تمام بکمال استقلال
بعمدة الملک مشار الیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد و امصار و تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و مزارع و مساکن
سپاهیان و مرمت شکسته و ریخته و تسلی خواطر رعایا و قمع و قلع مفسدان و استیصال متمردان و تقویت ضعیفان و تنبیه ظالمان
و تائید مظلومان و جبر منکسران مساعی جمیله بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوفه سپاهیان و امرا و منصبداران بابت تنخواه
تمام بنام بدرگاه والا قرار یافته موافق حال حاصل بلا قصور واصل شده باشد باید که امرای عظام و سایر جاگیرداران و کروریان
و زمینداران تفویض عمدة الملک مشار الیه صاحب صوبه بالاستقلال دانسته از صلاح و صوابدید او که بر آئینه موافق حساب و مطالب
قانونی باشد عدول نورزیده بیرون نروند و هر گاه طلب نماید جابجا بی شائبهٔ تأخیر و اهمال حاضر شوند و نیز حکم جهانمطاع
شرف نفاذ یافت که هر کس که بصلاح و صواب آن عمدة الملک عمل نکند محال جاگیر او را تغیر داده بدرگاه معلی عرضداشت نماید تا
دیگری از متوسلان عتبهٔ علیه بجای او نصب فرمائیم که انتظام سلسلهٔ جهانبانی و استحکام رابطهٔ عالم آرائی باین امور منسلک و
منتظم است و همچنین جمیع ضوابط و قوانین بادشاهی و اوامر و احکام جهانمدار که هر یکی اساس بنیان سلطنت و رکن قصر جلالت
است ثابت قدم بوده در اشاعت اعلای رای دات الهی کمال اهتمام لازم داند و خاطر الهام مآثر را در استقامت احوال سعادت
قرین خود بسته همیشه امیدوار الطاف گوناگون و عنایات روز افزون باشد چون کواکب انجم توافق شاهنشاهی [illegible] بتسخیر
دکن متوجه است چه الیان [illegible] مسالک غفلت [illegible] دست تعدی ارباب ستم گشاده اند و نیز قدر عنایات بادشاهی
نشناخته در لوازم اطاعت اهتمام نمی‌ورزند باید که آن رکن السلطنت بزودی [illegible] سرانجام آن لشکر منصوری نماید که موجب
تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبال [illegible] گوالیار نهضت فرماید آن رکن السلطنت با جمیع جاگیرداران صوبهٔ مالوه
حکم قضا اقتضا خواهد شد که بیشتر در ملک دکن رفته تنخواه آن ملک نماید در آسودگی و رفاهیت جمهور سکنه دیار دکن از
سپاهی و رعیت مساعی جمیله بظهور آورده هر کس روی عقیدت پیش از اضطرار بر روی نیاز بدرگاه آورد او را بعواطف
ظل الهی امیدوار سازد که ذات مقدس ما مظهر عفو و لطف است فرمان حضرت شاهنشاهی در
منع زکوة سنه [illegible] متصدیان حال و استقبال و کارفرمایان کل و جزو ممالک محروسه [illegible] که درین
هنگام سعادت [illegible] که از ابتدای جلوس ما بر اورنگ جهانبانی که سنه سابع است از قرن ثانی آغاز ابتسام بهار

دولت و اقبال و زبان کشاف صبح جلال و جمال است فرمان عدالت عنوان منشور امامت بنیان با رقم روز و شب

ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت به پیوند الهی جل جلاله قدسیه به مقتضای حکمت بالغه ازلی که سلسله جنبان

دائره عالم ایجاد و تقسیم پرداز کن فیکون آمده کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست مدن و عباد

از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و اشتیاق مصالح کاسب و تاجر به سیاست بادشاهان عادل و دیده بانی شهریاران باذل

جلوه نماد صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت جنود و اقبال که حارسان اعمار و اموال

حافظان عقاید و احوال خلایق اند باج اشیاست که در بازار بیع و شرا و چارسوی چون و چرا در آمده اگر سنجیده میزان

اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر نفسی و آفاقی اند

گردد سرمایه جمیع مصالح بعنایت سجامد و تمامی محامد بدو نام گشد الحمد لله که از مبادی احوال نصفت اشتمال همگی توجه

خاطر عدالت مناظر و تدبیر باطن جلاوت مواطن با در فاهیت و تعمیم تربیت و مراسم تربیت خصوص رعیت که فی الحقیقت

فرزندان معنوی و ودایع خداوند اند مصروف بوده است لله که با عنایات لوامع آلت سواد اعظم هندوستان و دیگر ممالک و منهل صنایف

نام و نعیم و دامن مسافران هفت اقلیم است مولا موجب سعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطرتی حکم نافذ و امر جازم شرف

اصدار و عز ایراد یافت که از اصناف حبوبات غلات و نباتات از اغذیه و ادویه روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات و

انواع کرباس و پنبه و اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و ظروف چوب و پیه و نی و کاه و دیگر اشیا و اسباب

و اجناس که مدار معاش جمهور انام و ملاک معیشت خواص و عوام است سوای اسب و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی

ممالک محروسه معاف باج و زکوة و صدیک و آنچه از قلیل و کثیر میگرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان

کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشته اند بملاحظه خبرداری بوده که دست تطاول اقویا بر ضعفا دراز

نگردد و پای تعدی زبردستان کوته اندیش سر کوفته بر زیردستان خاک نشین نگردد اکنون که هیبت شوکت و مهابت

بادشاهی در قلوب افراد عالم نشسته و انوار عدالت در اقطار و اکناف ممالک تتق بسته لشکرانه الطاف منعم

حقیقی حاصلات این اشیا که خزینه موفوره و گنجینه معموره است بغیر از ان هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شد تمام

و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامگار و امرای عالی مدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیرداران و

عمال خالصجات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمیع راهداران و گذربانان و محافظان طرق و ضابطان مسالک و

زمینداران احدی و ناموران ممالک مضمون فرمان معلی را بگوش هوش جا داده در اجرای حکم جهان مطاع کمال اهتمام لازم دانند و دقیقه

از دقایق امر لازم الاتباع فرو نگذارند فرمان حضرت شاهنشاهی به راجی علیخان فرمانروای خاندیس

امارت و ایالت پناه ارادت و عقیدت دستگاه نقاوه دودمان عز و علا عضاده خاندان مجد و اعتلا ارشد
مخلصان سعادت کیش و خلاصه مختصان صواب اندیش مورد الطاف بادشاهی مصدر آلاف نیکخواهی از الصدق
راسخ البرهان عمده اهل دول امام قلیخان باصناف الطاف بادشاهی و اصناف عواطف ظل الهی مستظهر و مستبشر بوده
بداند که الحمد لله و المنه که بمیامن توجهات سلطانی که اثری است قوی از عنایات سبحانی چنین فتحی عظیم و نصری فخیم
از مکمن بطون بمأمن ظهور روی نموده و چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص آن مخلص حقیقی بدرگاه معلی ثابت و راسخ
بوده موجب مزید آبروی و ازدیاد عزت و اعتلا در نظر دوربین ما تا پیش جهانیان شد و بمکارم توجهات باطن قدسی
مواطن شاهنشاهی و رتق مهمات کل و کلی انتظام مهام حکام آنجا بآن مصدر خیرخواهی بازگشت مستحسن آنکه قدر این
عنایت کبری بشناسد و شکر این عطیه عظمی دانسته همچنین همواره در امتثال اوامر و احکام جهان مطاع کمال سعی و اهتمام نماید که
کار آن ایالت پناه روز بروز در افزونی باشد و الحق همیشه از آن مظهر خیراندیشی خدمات پسندیده که لایق خیرخواهان
دوربین و کارآگاهان حقیقت پسند تواند بود بظهور آمده و همین گونه ملحوظ خاطر قدسی مظاهر است انتظام احوال
آن سعادت کیش بنوعیکه عنان استقلال بر دامن آن خیر نشین پیش دیده ضمیر عرش مناظر است از آنجا که فطرت سلیم و
فطانت مستقیم آن هوشمند سعادت آثار متیقن باطن اقدس است باید که همواره مطمح نظر راست بین و مطلع ضمیر سعادت
گزین باشد که بتاییدات الهی و فتوحات نامتناهی که نقوش صحیفه اقبال و رقوم نامچه احوال ماست انقیاد و اطاعت
حضرت ما دیباچه ازدیاد سعادت و التقای دولت ارباب یقین و دول است مخالفت و انحراف از قبله گاه عتبه ما عنوان
شقاوت ابدی و دلیل زوال سرمدی اصحاب ملک و ملل و عالمیان هویدا که ابتدای جلوس ما بر اورنگ جهانبانی تا امروز
که سنه سابع است از قرن ثانی و اول بهار سلطنت نوروز سال اقبال بهر طرف که لوای عزیمت بر افراشته ایم
عنان توجه معطوف ساخته ایم فتح و اقبال طلایه عساکر اجلال و مقدمه جنود اقبال بوده و در هر مرتبه نهضت رایات
عالیات که بجانب پنجاب اتفاق افتاده بود بجهت تصفیه کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه خروش افاغنه و تادیب
بلوچان صوبه قندهار بود بتاییدات غیبی هر اراده که در باطن الهام مواطن ما که مرآت جهان نمای غیبی است صورت
بسته بود خوشتر از آن بعالم ظهور آمده اگرچه استخلاص قندهار و سیستان نیز مکنون خاطر اشرف بود اما چون عظمت و
شوکت دستگاه شاه عباس که فرمانروای ایران است رابطه یکجهتی سابق منظور و رشته ایلچیان کاردان
مع عرایض اخلاص و هدایای گرامی بدرگاه معلی فرستاده اظهار اخلاص و انکسار نموده استمداد همت هرگونه استعانت
کرده بود و از قدیم الایام آبا و اسلاف او مبدا ظهور دولت خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی میدانسته اند چنانچه

استخلاص امرای روم و استطلاق روسای آن مرز و بوم با مساعدت عمای جد بزرگ شاه اسمعیل و خروج اوزبیه و بیگی آن جا
از جرائد تواریخ ظاهر است و در رابطه حضرت جنت آشیانی بادشاه مبرور و مغفور معلوم همگنان است و از آنجا که ایشان سالکان
پیش آمده با مشیت فتوت بادشاهی قضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور آن نواحی ممنوع فرمودیم و قندهار را به میرزایانی که
از منتسبان آن دودمان اند مسلم داشتیم و سیر کشمیر که از عنفوان بادشاهی تا به حال مطلوب و مرغوب خاطر اشرف اقدس
بود و بعد از فتح آن خواستیم که سجده شکرگزاری پروردگار آن سرزمین که از عطیات مجدده الهی بوده بجا آوریم با وجود
جبال مرتفعه متصاعده و اشجار عظیمه متراکمه و طغیان آبهای طوفانی که در راه بود و مرور و عبور عساکر منصوره از آنجا
محال مینمود به توفیق ایزدی با مواکب عالی رو به آن حدود آوردیم و حکم عالی شده بود که چندین هزار
خاراتراش چابک دست پیش پیش خانه عالی میرفتند و در تفتیح و توسیع راه بطوری مینمودند چنانچه در اندک فرصتی
تا اقصای کشمیر و کوهستان تبت سیر فرموده علم کوس بیت به جانب کابل بلند ساختیم و تجدید عرصه لطافت سر
کابل را مخیم جنود افضال ساخته طرح قلعه جدیدی که حصن حصین حفظ الهی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم و چنان مکنون
خاطر دریا مقاطر بود که جمعی از بهادران شجاعت پیشه را پیشتر تعیین فرموده ولایت بدخشان مستخلص ساخته به تسخیر اقصای
مرحمت بالیهم لیکن در این اثنا ایلچیان حکومت پناه شجاعت دستگاه عبدالله خان اوزبک با تحف و هدایای متوافره مکرر
تواتر و توالی به درگاه عالم پناه رسیدند چون مطمح نظر بیخ جز از موافقت و اخلاص ارباب دول امری دیگر نیست
لاجرم دولت و اقبال مراجعت نموده دارالملک لاهور که مرکز ممالک محروسه است نزول اجلال فرمودیم تنبیه و تادیب
افغانان کوه نشین کوتاه بین بنوعی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش کشیده و آنانکه از قبله اقبال تافته هزاران
هزار اسیر جبال سطوت و جبروت و هلاک قهر و جلال کبریائی الهی گشتند و در سمرقند و بخارا و ترکستان بعزت
رفتند چون ازین ناحیه خاطر اشرف بالکل جمع شد به مشیت الله تعالی در پنجم دی در ساعت مسعود و زمان محمود که منتخب
بلند بینان والا بخت ثانی و مختار دقایق شناسان جلال و آسمانی بود با مسند سلطنت اگر مراجعت نمائیم و برمنتظران مقدم
عالی ابواب فیض و افضال میگشائیم و پیشتر از انتهاض الویه مواکب عالی چون اندیشه انتظام بخش جهانیان به تسخیر
و تعمیر صوبه مالوه مصروف گشته شاهزاده کامگار برخوردار نونهال ناصیه دولت و اقبال قره باصره عظمت و جلال
فرخی دفتر فرمند جمع اسطله عقد سعادتمند و بخت بلند فرزند ارجمند شاه مراد را بآن صوبه تعیین نمودیم الا آنکه جمعی را
نزول رحمت الهی مخصوص بوده و سعادت نامتناهی در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی جمیله بتقدیم رسانده و بنای
خود را بر امور و عنایات خسروانی گردانیده چون مسافت دوری بوده اراده کسانی را با عرایض اخلاص تعمیر فرستاد

مراسم یکجهتی بتقدیم میرسانیده باشد و هرگاه این بندهٔ ارباب اخلاص را در امری از امور احتیاج به امداد و کمک شود
حقیقت احوال مشروحاً بعرض گرامی شاهزادهٔ کامگار رساند که سفارش آن بندهٔ مخلصان بجناب اشرف فرموده‌ایم
که آن مخلص هواخواه از یکجهتان خاص و ثابت قدمان شاهراه اخلاص دانسته در همه باب انواع امداد و اعانت نماید در
هنگام که نسبت آن عمدهٔ ارباب عقیدت با این درگاه بنوعی درست شده که بالتماس و استدعای او مهمات دیگران ساخته
و پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص هواخواه باید که بهیچ گونه اندیشه را بخود راه ندهد و قرب و از شاهزادهٔ
جوان بخت از مقدمات دولت و از افزونی جمع دانسته در مراسم طاعت اهتمام نموده منشرح خاطر و مستظهر بال باشد و بر ضمیر خورشید
خمیر جمشید پوشیده نیست که سلاطین عالیمقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت والا نهمت ایشان است از حکام و ولات
اقطار جز اخلاص و اطاعت مطلب و مقصود نداشته اند و دولتمندی که بمقتضای دوربینی و کاردانی خود همین را منظور داشته
در تأسیس مبانی اخلاص و عقیدت سعی نماید هر آینه ننگ ناموس سجال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت
پناه خود از مخلصان قدیم و هواخواهان مستمر الاخلاص است انکه دران مرتبه که اعتضاد الممالک العظمی اعتماد الخلافة
الکبری قدوة الخوانین العظام عمدة الامراء الکرام رکن السلطنة مبارز الدین اعظم خان به احمدنگر رفته بود لوازم خدمت از آن
خیراندیش بوجه شایسته بجا آمده بواسطهٔ بعضی امور که محتاج بشرح نیست بوده تا آنکه در اخلاص آن راسخ الاخلاص فتوری
باشد لهذا درباره او انواع عنایات مبذول و میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جمله مراحم شاهنشاهانه آنکه اکبر پناه عمدة الملک
مستشار الدوله مؤتمن السلطنة قدوهٔ مقربان سر زبدهٔ محرمان اسرار ضمیر مقتدای ارباب علم و حکم مظهر فضل ازلی
فیض بخش جامع کمالات صوری و معنوی ناظم نظام دینی و دنیوی علامی شیخ ابوالفضل که یکی از دستیاران [illegible] عرفان
ماست نسبت به او فرموده‌ایم تا چنانچه علامی مشار الیه نقاوه مخلصان این درگاه است آن [illegible] خاطر
گشته و سلک کمال ارباب اخلاص آید و همواره او را منظر مرحمت [illegible] از یکجهتان صمیم القلب بشعور فرموده عنایتی که در خاطر
صلاح اندیش او خطور نکرده باشد بظهور رسانیم تا موجب امیدواری عالمیان گشته و مستور اهل اخلاص جمیع بزرگ‌زادان عالم گردد
و هیولا مخطور خاطر قدسی بود که چون آن خیرخواه قدیم مجدداً مصدر [illegible] پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور اشرف
اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات ساخته رخصت نمائیم تا [illegible] احدی درباره آن [illegible] الاعتماد سخن ناشایسته
بمسامع عالی نرساند و بار بار ارباب غرض [illegible] بواسطه اینکه آن عمده [illegible] داشتن و مسافت بعید طلبیدن لائق
نبود [illegible] منحرف ساخته بخاطر اشرف رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن و حکم [illegible] داشته باشد حقیقت اخلاص
و عقیدت و صمیم آن [illegible] بعرض اشرف رساند [illegible] افاضت مآب حکمت و معرفت انتساب

جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول عمدهٔ مخلصان درگاه زبدهٔ مخصوصان بارگاه مقرب الحضرت السلطانی
اعتماد الدولة الخاقانی المخاطب بملک الشعراء شیخ ابو الفیض فیضی را که در ظلال عنایات ما تربیت یافته و سرگذار بارگاه
والا تجویز دوری او نفرموده ایم و در فنون دانی و نکته سنجی و دوربینی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فهمی و مدارج اعتقاد شناسی
او در حضرت ما ظهور تمام دارد پیش آن نقاوهٔ ارباب اخلاص فرستادیم که مشفوق عنایات بادشاهی ما در افشان نموده
خیرخواه سعادت انتباه را بجلائل توجهات بادشاهی و مکارم عنایات نامتناهی نوید نماید و آنچه مرکوز خاطر اشرف است باتمام
رساند و سر حقیقت عقیدت و اخلاص و دقائق عقیدت و اختصاص را نیز فهمیده و بعیار دانش سنجیده موقف
عالی معروض دارد باید که آن مخلص خیراندیش سخنان حقائق تبیان او را چه از آنچه در فرمان عنایت مشحون مندرج است
و چه از آن کلمات قدسی سمات که زبانی افاضت مآب مشار الیه در خلوت فرموده ایم بسمع دانش اصغا نموده مراتب
حسن ادای مدارج اعطاف خاقانی را بعقل دوراندیش دریافته آنچنان اهتمام مخلصانه و کارآگاهانه نماید که حکام دکن
کلهم علی الخصوص حکومت پناه امارت انتباه منظور انظار خسروانی مشمول الطاف سلیمانی برهان نظام الملک که مجدداً
تربیت یافتهٔ این درگاه است لوازم نیکوخدمتی و قوانین حق شناسی بر وجه اتم و اکمل بظهور رسانند و سخنان که به اندیشهٔ
ناعاقبت بین از جادهٔ اطاعت و عقیدت انحراف ورزند چه این باعث اعتبار آن مخلص حقیقت گزین هم موجب امن و
امان خلائق آن دیار خواهد بود و چون مدتی بود که وکلا و عرایض حکام دکن بدرگاه گیتی پناه نرسیده بود درین ولا
اشرف می رسد که بحکام دکن فرامین فرستاده شود لیکن از انجا که عنایات بادشاهی عام است آن مخلص خیرخواه را بانها
آشنا تمام از اعلاوهٔ عنایات آن هواخواه حقیقی دانسته چندی از معتبران درگاه را که مزید عنایت و التفات مخصوص اند
همراه افاضت پناه مذکور فرستادیم باید که در سامان و سرانجام این جماعت سعی بلیغ مرعی دارد و روانه نمودن بدرگاه معلی بکمال
لازم داند و بمقتضای ظهور الطاف عالیه اظهار ما فی الضمیر نموده هر مطلب و مهمی که باشد بوسیلهٔ افاضت مآب مشار الیه معروض
درگاه معلی سازد که از انجا که کمال عنایت قدسی سرایت در باب آن زبدهٔ مخلصان هواخواه مرکوز باطن اقدس
است همه در معرض قبول و انجاح مقرون خواهد بود و موجب مزید عنایت و التفات که با آن اخلاص شعار
داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو راس اسپ عراقی و دو راس رهوار و یک قطار شتر نر ولایتی جهت آن
مخلص خیراندیش فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود را جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل انتظام احوال
و کافل حصول مقاصد و آمال خود داند و چون همواره توجه عالی در تربیت و ترفیه مستعدان طوائف انام
سیما طبقهٔ ارباب علم و حکمت مبذول است مردم حکمت و حذاقت مآب فضائل اکتساب جالینوس الزمان حکیم

حکیم مصری را که در آن حدود واند چنان کند که بالکل به کام معلی رسیده بحکمت آب مشار الیه ملحق شوند و بعضی
کار با مشار الیه سخا دارد و به نیک و بد اشرف امر باید که از مرضیات خاطر اشرف خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت ناظر را
متوجه حصول امانی و آمال خود دانسته امیدوار گوناگون عنایت باشد **فرمان حضرت شاهنشاهی برهان**
نظام الملک مسند نشین احمدنگر حکومت ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمده اعاظم حکام زمان
اماجد انام اسوه مخصوصان درگاه نقاوه مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقانی شمول الطاف سبحانی مهبط عنایات
متعالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد وافر الاعتماد برهان نظام الملک بجلائل مکارم شاهنشاهی سرافراز و ظل الهی
مفتخر و مباهی بوده بداند که چون آن شوکت دستگاه از صدق طویت التجا به درگاه گیتی پناه ما که موطن صاحبان نیز عظیم
ملجاء مستعدان هفت اقلیم است آورده بود همواره که ضمیر الهام پذیر بیکشیب ملک ولایت دکن با تفویض یابد و ظهور این امر جلیل
موقوف بمساعدت وقت بود الحمدلله آن طور فتحی که خاطر قدسی به حیرت بخیال مرضی آید بتوجه اقدس صورت یافت و
اماجد عظام راجی علیخان که مکرر از فرمان عنایت منشور الطاف سرافراز گشته بآن خدمت مامور شده بود به وسیله ظهور آن
مزید اعتبار و اعزاز شاهنشاهی به میمونی بخت قدر آن اند همیشه عضو اشرف را بسخا طرداشته در اظهار آثار اخلاص
و عقیدت که سرمایه دولت جهانی و پیرایه آبروی جاودانی است جهد موفور نماید و درین هنگام که اندیشه انتظام بخشش
جهانیان بمزید ترفیه و تعمیر ولایت مالوه مصروف شد و شاهزاده کامگار بر خود داغره ناصیه دولت اقبال غره ناصیه عظمت
و اجلال قرة التاج فیروز مند و اسطه العقد سعادتمند حق پسندی فرزند ارجمند شاه مراد را بآن صوب بفرستیم آن را
ورود سعادت انگاشته بمشوره عقل دوراندیش استحکام مبانی هواخواهی فراوان کوشش بکار برده پیوسته عرایض اختصاص
فرستاده گلشن یکجهتی تازه دارد که هوشمندی حقیقت شناسی خرسندی حصن حصین ملک و ناموس است و بر ارباب آگاهی و بینش
ظاهر و باهر است که سلاطین عالی مقدار که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد همت الا نهمت ارند احکام بر ولایات مصاحبت اخلاص
و اطاعت مطلوب و مقصود داشته اند و چون باطن اقدس متوجه آن دیار و سعادت آن عزت پناه است خواجه امین الدین که
یکی از ملازمان خاص و مریدان با اخلاص است فرستادیم که تهنیت آن فتح گفته فرط توجه اشرف اقدس را تجدید داخاطر نشان
او سازد باید که بگوش هوش اصغا نماید و نظام و انتساق آن ولایت از کمال خردمندی حق پسندی چنانچه در
ملازمت اقدس ما فهمیده است بتقدیم رساند و قوانین یاسا و دستوری که در ممالک محروسه جاری است صحیح
گرداند و کثرت سفاران کوتاه بین که خبیث پا پی نه بینند و غیر از فساد و اختلال نکوشند در مهمات دخل ندهد
و در رعایت خاندانهای قدیم و پیش آمدن اصحاب اخلاص که به سمت گفتاری درست کرداری مشتهر و موصوف باشند

کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل و اعلای اهل دانش و حکمت سعی موفور بجا آورد و شمار وزرا در مرضیات الهی معمور داشته انچنان آگاه باشد که دست توانا از ضعفا کوتاه بوده زیردستان مهاد امن و امان مرفه الحال و فارغ البال باشند و چون منشور عاطفت بآن عمده مخلصان فدوی صدق بنیاد بخاطر ملکوت ناظر بمقتضا مشمول رافت که احاطه عموم خلایق دارد رسید که فرامین قضا جریان بنصایح مبتیان بنابل خان قطب الملک ایراد یابد که اگر توفیق رهنمون آنها شود و در لوازم اطاعت بخلاف الف ایام سلوک نمایند چه از ان بهتر که عنقریب تابید دولت ابد پیوند ما باهم اتفاق نموده باعث فتوحات فرنگستان و سایر بنادر شوند و موجود هزار گونه عنایات گردد و اگر بواسطه خردسالی و هجوم کوته بینان بعد مسافت و حصن حصین خود خیال کرده بغفلت گرایند نیز بتوفیق ربانی و تائیدات آسمانی در اندک فرصتی تمام ملک آنها بآن تحت بنیت کرده تعلق خواهد گرفت که عنایات اعلی خاقانی را منتظم احوال سعادت اشتمال خود دانند فرمان حضرت شاهنشاهی طلب یکی از فضلای شیراز المنتسبه که از آغاز ابتسام صبح اقبال و طلوع نیر اجلال که مبدای جلوس اورنگ سلطنت سمت اهرار اعوام سعادت انتظام خلافت بالیمین پیوسته و در نظر و در بین عنوان بیان بمآل بیت اهتزار ریحان حدیقه فضایل است همگی مقصد همت فلک احتشام تکمیل و ترتیب مستعدان هر صنفی سیما معترفان بحار علم و حکمت بوده و علی الدوام مستکملان هر فرقی در حوزه اشتهی سرور الابطال علیه سید کامیاب صورت و معنی اند و چون جریان حکمت خدا ایران صورت پذیر گشته که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه عالی باین فرقه گماشته همچنین این گروه نیز جویای مطالب الهی و حصول تحصیل معالی که محفوف مفاخر و معالی است میباشد درین هنگام که صیت فضایل و کمالات کسبی و وهبی افادت انتصاف مرضی الشمایل جامع الکمالات چلپی بیک بمسامع اشرف رسیده بنا بر حسن اخلاق ذاتی او به باطن الهام موطن پرتو انداخته توجه علی او بشرف ظهور یافت مستحسن آنکه بقاعده الطاف الهی و سوابق مکارم شاهنشاهی محل امید باین صواب برسد و بزودترین وقتی باستلذاذ حضور فایض السرور مستعد گردد و در آمدن آن و رجال ارباب استعداد کوشش نماید و سعادت منش قاجاری شیرازی در باب سرانجام راه حکم اشرف صادر شده بجلوه ظهور خواهد رسید

تمام شد دفتر اول ابوالفضل بتاریخ
بیست و یکم ربیع الاول سنه ۱۱۹۰
هجری